

وَاصِلَةُ الْمَدَدِ در شرح أَيُّهَا الْوَلَدُ



نویسنده

شیخ محمد علی سلطان العلماء

وَأَصِلَةُ الْمَدَدِ

در شرح کتاب

أَيُّهَا الْوَلَدُ

«امام غزالی»

نویسنده :

عالم و فقیه والامقام ، مَرَجَع جلیل القدر

حضرت شیخ محمد علی خالدی سلطان العلماء

حفظه اللہ تعالی

الطبعة الأولى
١٤١٦ هـ - ١٩٩٥ م

موافقة وزارة الإعلام والثقافة

رقم: أ ع ش ١٥٥٦

تاريخ: ١٢/٨/١٩٩٥ م

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مُقَدِّمَةٌ وَبِشِغْفَارِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، حَمْدًا يُؤَافِي نِعْمَهُ وَيُكَافِيهِ مَزِيدُهُ ،
حَمْدًا يَلِيْقُ بِجَلَالِ جَمَالِ جِأهِ وَجَهِّهِ الْكَرِيمِ وَعَظِيمِ سُلْطَانِهِ
الْعَظِيمِ ، سُبْحَانَكَ لَا نُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ
فَلَكَ الْحَمْدُ حَتَّى تَرْضَى ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ الْأَتَمَّانِ الْأَكْمَلَانِ عَلَى
سَيِّدِ الْأَوْلِيَيْنِ وَ الْآخِرِينَ شَفِيعِ الْمُذْنِبِينَ وَإِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَخَاتِمِ
النَّبِيِّينَ الْمَبْعُوثِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ، سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ
أَجْمَعِينَ ، عَدَدَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ ، وَبَعْدُ :

این کتاب واصلهً اُلُدِّدْ در شرح کتاب «أَيُّهَا الْوَلَدُ» تالیف امام
حُجَّةُ الْإِسْلَامِ أَبُو حَامِدٍ غَزَالِي رحمه الله تعالی کتابی است که
در آن تربیت دینی و اخلاقی فرزندان نوشته شده، و در زمانی که
غرب زدگی و پیروی از عادات نکوهیده غربی مورد پسند قسمتی
از مردم بی اطلاع قرار گرفته و نمیدانند که در غرب و دیار کفر
عموماً مسأله حیا و عِفَّتْ از دست رفته است ، و هرملتی که این
دو گوهر زندگی بی دغدغه از دست بدهد ، هر نعمتی که داشته
باشد جای گزین آن دو نخواهد شد، و در فرموده سرور کائنات :
الْحَيَاءُ أَيْمَانُ كُلِّهِ ، رفتن حیا با رفتن ایمان همراه است ، و بیودن

حیاء وایمان مایه انواع جرائم وپایه هرنوع بدبختی است ،
اینست که آن را ترجمه وشرح نمودم و از روی نسخه ای که
فاضل علی قره داغی برآن تعلیق نوشته است، استفاده کردم
امید است مقبول درگاه خدا و مطبوع طبع خوانندگان قرار گیرد.
وهر کسیکه این کتاب «واصلة المدد» به چاپ برساند در
أجرآن سهیم است وهرکسیکه آن را بخردوجه آن بمصرف چاپ
کتابهای سودمند خواهد رسید .

محمد علی بن عبد الرحمن سلطان العلماء

راشدیه - دبي - ا.ع.م.

هاتف : ۸۵۱۲۱۴

«سبب تالیف کتاب ایها الولد»

یکی از طلاب علم که در محضر امام محمد غزالی کسب علم نموده و پیشرفت کرده بود ، وزمانی در خدمت امام محمد غزالی رحمه الله تعالی گذرانیده بود ، روزی با خود اندیشید : که من انواع علوم را فرا گرفته ام ، و شادابی ایام جوانی را در این راه بکار برده ام ، حالا وقت آن است که بدانم کدام يك از آن علوم در آخرت بهتر بکارم میآید تا آن را ادامه دهم، و کدام يك بکارم نمیآید تا آن را ترك نمایم برای این مطلب نامه ای به امام محمد غزالی نوشتم : که هر چند مصنّفات شیخ مانند احیاء علوم الدین جواب سؤالات مرا دارد اما قصدم این است که شیخ جوابی خاص در این موضوع در چند ورق برایم بنویسد، تا همیشه بامن همراه باشد و از آن استفاده کنم، امام غزالی در جواب او کتاب ایها الولد تالیف فرموده و برایش فرستاد .

سبب نامگذاری این کتاب به «أیها الولد»

سبب اینکه نام این کتاب را «أیها الولد» نامید با اینکه این کتاب را بسبب یکی از شاگردانش که از او درخواست نصیحت راهنمایی نموده بود تألیف نمود، وتلمیذ خود را به فرزند خواند، از اینجهت که استاد بمنزلت پدر است :

چنانکه امام غزالی در کتاب عظیم خود احیاء علوم الدین بآن اشاره نمود وفرمود :

«نخستین وظیفه معلم و آموزگار^(۱) - شفقت و مهربانی و رحمت بادانش آموزان است و اینکه تلامذه و شاگردان خود را بمنزلت پسران خود قرار دهد ، برای اینکه رسول الله ﷺ فرمود : «إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ مِثْلُ الْوَالِدِ لَوْلَدِهِ، ودر بعضی روایات: بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ أَعْلَمِكُمْ» رواه ابو داود والنسائی وابن ماجه و احمد .

من برای شما مانند پدرهستم برای فرزندش، من بمنزلت پدرهستم که علم را بشما میآموزم،

نظر امام غزالی براین بوده است که فرزند نزد پدر ومادر

(۱) آداب عالم در کتاب المعالم در آداب متعلم وعالم شرح داده ام . (نویسنده)

مانند امانت است، و همانطور که از امانت باید نگهداری شود، باید از فرزند هم نگهداری شود، و دل کودک که پاک و آماده آموزش است باید تعلیم شود تا خوب و بد را از هم تشخیص دهد.

رسول الله - صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم - فرمود : كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَدُّ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجِّسَانِهِ: (رواه ابو یعلیٰ والطبرانی فی المعجم الکبیر) : هر فرزندی که دنیا میآید به اصل فطرت دنیا میآید که آمادگی ایمان و توحید و اسلام دارد، - تا موقعی که به بلوغ برسد و اقرارش معتبر باشد. لیکن این پدر و مادر او هستند که او را یهودی و یانصرانی و یا مجوسی میسازند . هر فرزند پاک و برسرشت پاک دنیا میآید و آمادگی برای راستی و نیکوکاری دارد. اما این پدر و مادر او هستند که بر اثر بیاعتنائی به تربیت او و عدم مراقبت بر او دچار همنشین های بد میشوند و بد آموزی او را به انحراف و نادرستی میکشاند ، به تجربه رسیده است آنچنانکه نوح علیه السلام فرمود : ﴿وَقَالَ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ۝ إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾ (۱)

نوح گفت : ای پروردگارم بر روی زمین از این کافران يك نفر هم باقی مگذار، برای اینکه اگر اینان را باقی

(۱) سوره نوح : آیه ۲۶ - ۲۷ .

بگذاری و نابود نسازی ، بندگان را گمراه کنند و نزنند مگر فاجر کافر، یعنی فرزندان شان هم به وراثت از آنان مانند پدران و ما دران شان مجرم و فاجر و کافر شوند، که بازهم همان معنی کلام سرور انبیاء است : پدر ما در هستند که هر بلائی بسر فرزندان می‌آورند .

* * *

شرح حال امام غزالی رحمه الله

امام ابو حامد حُجَّةُ الاسلام محمد بن محمد بن محمد غزالی رضي الله عنه . در سال چهار صد و پنجاه هجری قمری چشم بدنیا گشود، و در خانواده ای که دارای صلاح و تقوی بود بدنیا آمد. پدرش مردی صالح و شایسته بود که از دسترنج خود زندگی را میگذراند، و به مجالس علماء و وعاظ حاضر میشد، و موقعیکه از سخنان شان متأثر میشد، گریه میکرد. و دعای میکرد که خدا به او فرزندی دهد که عالم و واعظ باشند، خدای متعال دوپسر به او عطا فرمود: احمد غزالی که سخنان او سنگ خارا رامیشکافت، و وعظ و پند او دلهای سنگین را براه راست میآورد . و محمد غزالی که به بلند ترین پایه علم در عصر خود رسید . این دو پسر هنوز خرد سال بودند که پدر شان احساس نمود، وقت رفتنش از دنیا نزدیک شده ، به یکی از دوستانش که

صوفی صالح بود وصیت نمود و به او گفت: من از اینکه نمیتوانم بنویسم بسیار متأسفم، میخواهم تو برای تعلیم این دوپسر کوشش نمائی، و این مالی که بتو می سپارم برای شان در همین راه صرف نمائی .

پدر شان وفات یافت و آن مرد صالح که وصی آن دوپتیم بود به تعلیم و تربیت شان همت گماشت، تا روزی که به ایشان گفت: مالی که پدرتان برای مصرف تان معین کرده بود تمام شده است، و خودم چیزی ندارم که بتوانم بشما کمک کنم، شما دو تا اکنون طالب علم هستید برای شما بهتر است که بمدرسه داخل شوید، تا قوت و خوراکتان بدست آورید ، و بتوانید ادامه به تحصیل علم بدهید ،

امام غزالی و برادرش نصیحت آن مرد را شنیدند و وارد بمدرسه شده در صف طلاب علم قرار گرفتند، و همین امر باعث سعادت و بلند نامی شان گردید . و امام غزالی همیشه این حکایت را بازگو میکرد و میگفت: « طَلَبْنَا الْعِلْمَ لِغَيْرِ اللَّهِ قَابِي إِلَّا أَنْ يَكُونَ لِلَّهِ » : ما بطلب علم رفتیم نه برای خدا - یعنی بمدرسه رفتیم تا در مدرسه قوت و خوراکی بدست آوریم ، اما علم امتناع ورزید و قبول نکرد مگر اینکه برای خدا باشد ،

بعد از آن امام غزالی به شهر گرگان رفت و نزد بسیاری از علماء کسب فیض نمود ، او هنوز خردسال بود، آنچه استاذ

میفرمود در فقه و فوائد علمی، غزالی همه آنها رامی نوشت،
وچنین گمان کرده که علم به نوشتن نگهداری میشود، اما حادثه
ای پیش آمد، که برای او درسی آموزنده بود: (موقعیکه او
بطوس باز میگشت، راهزنان قافله وکاروانی که غزالی در آن بود
زدند وهرچه با مردم بود بردند، از آنجمله خُرَجِ غزالی که
اوراق نوشته هایش در آن بود. غزالی میگوید: من دنبال رهنان
گرفتم، رئیس راهزنان گفت: برتورحم میآورم برگرد، وگرنه
جان خود راخواهی باخت، غزالی میگوید به رئیس دزدان گفتم
به حرمت خدائی که شما آرزوی سلامتی از او دارید، آن کیسه
ای که اوراق نوشته هایم در آن است بمن پس بدهید، برای اینکه
در آن چیزی نیست که بکارشما آید.

رئیس دزدان گفت آن نوشته هایت چیست؟!؟

گفتم نوشته هایم در آن کیسه است که من بخاطر آن ویرای
شنیدن آن رنج سفر وزحمت نوشتن آن برخود هموار کرده ام.
رئیس دزدان خندید وگفت: چگونه ادعاء داری که آنها را
میدانی درحالیکه ما دزدان آن را گرفته ایم. برو علمی بیاموز که
دزدها نتوانند آن را از تو بگیرند آنگاه به یکی از یارانش گفت
خُرَجِ او که اوراقش در آن است به او بازگردان.

غزالی میگوید: این سخنی که رئیس دزدان گفت، از خودش
نبود، خدا این سخن را برزبان او نهاد تا برای من راهنمایی

باشد .

وقتی که به طوس برگشتم ، رو آوردم بعلم و سه سال تمام کوشیدم تا همه نوشته هایم از بر نمایم تا علمم در سینه ام باشد ، و بار دگر هرگاه دچار راهزنان شدیم نتوانند علم مرا از من بگیرند .

بعد از آن به نیشاپور سفر کرد ، نیشاپور بزرگترین شهرهای خراسان و بلکه بزرگترین شهرهای دنیا بود و بعنوان « اَبْرَشَهْر » معروف بود ،

در زبان فارسی کلمه نِهْ بمعنی شهر است و دوشهر : نِهْ شاه و نِهْ شاپور یعنی شهرشاه و شهرشاپور (یعنی شهر پسرشاه) .
بعدها نِهْ شاه ، به نِسَا معروف شد ، و نِهْ شاپور ، به نیشاپور مشهور شد .

امام غزالی در نیشاپور امام الحرمین را ملاقات نمود ، و ملازم خدمت امام الحرمین شد تا در مذهب شافعی و علم خلاف ، وجدل ، و اصول عقائد ، و اصول فقه و منطق و حکمت و فلسفه سر آمد اقران شد .

آنگاه نزد وزیر دانشمند و حکیم و مدبّر که نظام المُلک باشد شتافت ، مجلس نظام المُلک محل اجتماع دانشمندان بزرگ بود ، در مجلس نظام الملک ، مناظره و بحث میان امام غزالی و دانشمندان بزرگ پیش آمد ، و معلوم شد که امام غزالی بر همه

ایشان تَفَوُّق و برتری دارد ، همه دانشمندان به فضل و برتری
غزالی اعتراف نمودند .

نظام الملك به قدر دانی و بزرگداشت او تدریس در مدرسه
نظامیه بغداد را به امام غزالی و اگذار نمود ، نظام الملك در
شهرهای بزرگ مثل بغداد و نیشاپور مدارس که در حکم جامعه
و دانشگاه بود ساخته بود ، که دانشمندان بزرگ از آن
نظامیه ها بر میخواستند .

امام غزالی برای تدریس در نظامیه بغداد ماند تا آنکه صیت
و آوازه علم او میان همه مردم مشهور شد ، و کار بجائی رسید که
اهمیت و اعتبار و هیبت و قار امام غزالی از هیبت وزراء
و سلاطین بیشتر شد ، و خلیفه و وزراء در کارهای مهم از امام
غزالی مشورت و رأی میخواستند ،

امام غزالی زمانی طولانی بر این منوال بود ، تا آنکه حال او
تغیر نمود و از تظاهر دنیا و جاه و منصب آن روگردان شد ،
و بسوی عَزَلت و دُورِی از مردم روی آورد ، و بغداد را با آنچه در
آن بود از جاه و مال و منصب و غیرها تَرک نمود ، و بدمشق رفت
و در مسجد جامع اُموی به اعتکاف و عبادت نشست ، و زهد و
عبادت و حج و عمره را در پیش گرفت تا روح خود را از علایق
دنیوی پاک کرد . و روح خود را صیقل نمود ، و از اَوْهَام و شَكّ
و تردید رهائی یافت .

خودش در کتابش *الْمُنْقَذُ مِنَ الضَّلَالِ* می‌آورد ، که زبانم بند آمد و فکرم دگرگون شد ، و از درس و بحث دوری جستم ، کسی میگفت که چشم زخم به اسلام رسیده و کسانی دیگر چیزهای دیگر میگفته‌اند ، و من فکر میکردم که اگر بر همین منوال از دنیا بروم که فکرم در امور دنیوی باشد ، نجات از عذاب برایم فراهم نمیشود ، اینست که برای نجات خود و اخلاص در اعمال به عزلت و تفکر ، و اصلاح خود رو آوردم ، و زمانی بر آن گذراندم ، آنگاه دعای اهل و بستگان ، مرا بسوی خانه بازگرداند ، (مختصری از نوشته غزالی رحمه الله) .

غزالی میگوید : وقتی که در آرامگاه ابراهیم خلیل الله علیه السلام بودم ، سه نذر نمودم :

۱- از هیچک از سلطان و حکام و بستگان شان چیزی نپذیرم .

۲- خودم برای سلام هیچکدام شان نروم ،

۳- و با هیچکس مناظره و بحث و جدل ننمایم ،

و در راه بازگشت به زادگاه خود طوس به بغداد آمد اما نزد هیچکدام از سلطان و وزراء نرفت و از کتاب «احیاء علوم الدین» که در موقع عزلت خود ترتیب داده بود سخن میگفت ،

در طوس ملازم خانه خودش شد ، و به عبادت و تعلیم طلبه پرداخت ، اما وقتی که دید نشاط علمی میان طلاب علم ضعیف شده

است، باز بمدرسه نظامیه نیشاپور برگشت، او میگوید : دیدم که عزیزان و صاحب‌دلان و اهل بصیرت ، برگشتن مرا بنظامیه تأیید میکنند و در خواب و بیداری دریافتم که برگشتن بمدرسه و تدریس آغاز خیرات و باعث احیاء شریعت است .

(او میگوید : روش تعلیم و تربیت و ارشاد : و وظیفه انبیاء است، و عزّت و کناره گیری روش اولیاء است، من روش انبیاء را ترجیح دادم)

او میگوید در این ده سالی که در عزّت بودم، بر من واضح شد که گروه هائی پدید آمده اند که اگر ردّ اینها نشود برای دین مبین اسلام خطر است، و مردم از ضعف ایمان احساس آن خطر ندارند و ردّ آنان نمیتوانند ، درحالیکه برای من ردّ فلاسفه و باطنیه و ظاهر نمایان بی تحقیق از صوفی نماها و علمائی که راه دانشمندان حقیقی نداشتند ، برای من از آشامیدن آب آسان تر است، این بود که بخود گفتم: عزّت و کناره گیری به چه کارت میآید دروقتی که بیماری همه را گرفته ، و طبیبان بیمار شده اند ، و مردم بر لب پرتگاه هلاکت قرار دارند ،

این بود که به تدریس و ارشاد برگشت و به ردّ فلاسفه و باطنیه و همچنین ردّ صوفیانی که پای بند پیروی کتاب و سنّت نبودند پرداخت ، و مُشت آنان را بازگرد ، و مدّعیان را رسوا نمود، و کتاب او «المستظهری» ضربت محکمی بود که بر پیکر

باطنی ها آمدو مردم را برگمراهی آنان واقف ساخت، و کتاب او «تَهَافُتُ الْفَلَّاسِفَةِ» حقیقت کار فلاسفه و بیدینی آنان و سُستی پایه و عقیده شان را روشن ساخت ، و امانت علمی غزالی که اقوال آنها را می‌آورد و به رد آنها می پرداخت و معنی عبارات شان روشن مینمود، فلاسفه را بحیرت انداخت برای اینکه خودشان دسترسی به بسیاری از ان اقوال نداشتند و از کتاب امام غزالی استفاده مینمودند،

(بَاطِنِيَّةٌ : گروهی بودند که میگفتند : نماز، روزه و غیره مقصود از آنها ظاهر آنها نیست و برابر هوای خود آن را به شنیدن فرمان امام و راز داری و مشتی خرافات تعبیر مینمودند، و در قرن ششم فدائیان باطنیه رجال بزرگ اسلام مانند نظام الملك را ترور کردند، تا اینکه هولاکوی مغولی قلعه الموت آنان را ویران کرد و آنان را تارو مار نمود) .

امام ابو حامد غزالی همه آنان را که به کتاب و سنّت مقید نبودند مردود شمرد ، و به معیار بودن کتاب و سنّت پافشاری نمود و کتابهای سود مندی در این باره نوشت ،

او پس از گذراندن مدتی درنیشاپور به طوس برگشت و در آنجا مسجد و مدرسه و رباط بنا نمود تا شاگردانش علم و عبادت و تربیت روحی باهم بیاموزند ،

امام محمد غزالی کسی نبود که از مشکلات مردم

بی خبری باشد، بنابراین نامه های بسیاری به سلاطین و وزراء و امراء نوشت و آنان را به امر بمعروف و نهی از منکر و پرهیز از ظلم دعوت نمود و ایشان را از ضرائب و مالیات بسیار بمردم تحمیل کردن بر حذر داشت .

به سلطان سَنَجَر نوشت: بنگر به ناصح خاموش که مرگ است: ببین بزبان حال چه بتومیگوید ای پادشاه: بیاد آور وقتی که تورا برای سؤال و مؤاخذه و بازپرسی می ایستاندندو بتومیگویند: رفتارت بابندگان ما که همیشه کلمه لا اله الا الله بر زبان داشتند و ما ایشان را رعیت توگردانیده بودیم چگونه بود. آیا این درست است که تعدادی اسب و گاو و گوسفند و مواشی که بتو داده بودیم برای هر کدام چراگاه سبز و خرم اختصاص دادی و از بندگان ما غفلت ورزیدی؟ چرا مواشی خود را بر عزیزان ما مقدم داشتی؟ ما گفته ایم که احترام مؤمن نزد ما بزرگتر از احترام کعبه است، چه پاسخی بر این سؤال داری؟

آیا میدانی که مؤمنان در چه نوع شدائد و سختیها بسر می برند؟ ایشان در بدرند، و دچار ظلم و قحط و خشکسالی هستند، کمرشان شکسته و گردن شان از سنگینی بار بلاء و گرسنگی خمیده شده، چه میشود اگر طوق زرین به گردن مواشی خودنمایی و بفریاد مؤمنان بررسی؟ امام غزالی اینچنین به زهد و تقوی ادامه میداد، و بعنوان معلّمی ناصح و مربّی

مخلص، زمام داران از ستم و ظلم پرهیز میداد .

وزندگی خود را به علم و عبادت و تعلیم و تربیت و رسیدن به بینوایان، و شکستن حُجَّت و مکر گروههای گمراه و خرابکار ادامه داد تا اینکه بعد از عمر پنجاه سال که همه اش در علم و عبادت بود، در روز دوشنبه چهار دهم جمادی الآخرة بسال پانصد و پنج هجری قمری بجوار پرودگار متعال شتافت .

برادر امام محمد غزالی ، که احمد غزالی است ، گفت روز دوشنبه صبح بود که برادرم وضوء گرفت و نماز خواند و گفت كَفَنَّمْ بیاورید ، کفن او را آوردند آن را گرفت و بوسید و برچشمان خود نهاد و گفت : بسر و چشم برای داخل شدن بر ملك الملوك ، دوپای خود را کشید و رو بقبله نمود و پیش از اینکه هواروشن شود جان او بسوی آمرزش و خوشنودی خدا پروازکرد . و در قریه طابرون نزدیک قبر امام رضا علیه السلام در مشهد بخاک سپرده شد ، بعد از اینکه دنیا از علوم و تألیفات او که صدها است پرشد . پایان کار او در رُو آورون به کتابهای حدیث بود ، و اهتمام او در مطالعه بخاری و مسلم و سنن ترمذی و ابو داود و نسائی و ابن ماجه بود ، و برای خواندن بخاری و مسلم از حافظ ابی الفتیان عمر بن ابی الحسن دعوت کردتازند او بیاید و صحیح بخاری و مسلم را از او بشنود ، وقتی که آمد او را گرامی داشت و صحیحین را نزد او استماع نمود ،

عبد الغافر فارسی گفت : اگر عمر غزالی وفاداری کرده بود
در علم حدیث هم سرآمد میشد ،

و نظر امام غزالی بر این بود که هیچ تناقضی میان علم و دین
وجود ندارد ، و علم باید در خدمت دین باشد ، و معیارهما نا کتاب
و سنت است ،

و نظرش بر این بود که عالم نمیتواند جدا از مجتمع باشد ،
عالم باید برای رفع ظلم و نشر عدالت و کمک مستمندان
و راهنمایی رهبران آماده باشد .

او میگوید سیاست باید بادین همراه باشد ، و ملک و دین
دو برادر توأمان هستند ، و دنیا کشتزار آخرت است ، دین اصل
است و سلطان حارس و پاسبان آن است ، هرچه که اصل نداشته
باشد از بین میرود ، و هرچه پاسبان و نگهدار نداشته باشد ضائع
میشود ، ضَبَّطَ مَلِكٌ بَوْسِيْلَةَ سُلْطَانٍ اسْتِ ، و راه ضَبَّطَ مَلِكٌ دَرَجَلًا
مشاگل و فصل خصومات به علم فقه است ، خدا رحمت کند
بیامرزد امام غزالی را : روزی که به نشر علم پرداخت برای
بیداری و دانائی مسلمین ، و برای دفاع از اسلام ، و برای ردِّ
فِسْق و کمرهی و ظلم و اِنْحِرَاف و الحاد و بیدینی ، و روزی که از
جهان فانی در حال ایمان و اطمینان رهسپار آخرت شد ، و روزی
که خدا او را زنده میفرماید ، این امام غزالی رحمه الله تعالی
است که طریق تعلیم و تربیت همراه با طریق تزکیه و تصفیه ابتکار

فرمود ، خدای متعال ما را از خدمتگذاران به دین اسلام و به علوم اسلام قرار دهد، و حَشْرَمَان در محشر در گروه دوستان خود قرار دهد، و ما را از شفاعت پیغمبرش در روز محشر برخوردار فرماید ، (از تعلیقات : علی محیی الدین علی قره داغی بر کتاب ایها الولد غزالی باتصرف در آن) .

امام غزالی : از این جهت که دانشمندی بزرگ در سطح جهان است ترجمه ای دارد، و از جهت دیگر در مذهب امام شافعی که آن را بخوبی تحریر نموده و قول معتمد در مذهب را در اختیار علماء مذهب شافعی قرار داده است خود ترجمه ای دیگر دارد ،

او تمامی کتابهایی که در مذهب شافعی وجود داشت از نظر گذراند، و در چهار کتاب که خود نوشت خلاصه نمود،

۱. البسیط : که کتاب بزرگی است در چندین مجلد و چاپ نشده است ،

۲. الوسیط : که باز هم کتاب بزرگی است و چند جلد از آن بچاپ رسیده است، و علی محیی الدین علی قره داغی بر آن تعلیقاتی دارد .

۳. الوجیز : کتابی است در یک جلد، و امام ابو القاسم رافعی دو شرح بزرگ بر آن نوشته یکی شرح کبیر که قسمتی از آن همراه با مجموع به چاپ رسیده ، و شرح صغیر . شرح کبیر

مرجع امام نووی است در آنچه بر کتاب محرر افزوده است،
 الوجیز : با اینکه يك جلد بیشتر نیست مرجع علماء شافعیه
 است، مثل این است که امام غزالی آن را در مذهب شافعی وسه
 مذهب دیگر نوشته است ، برای اینکه مسأله ای که میآورد اگر
 امام ابو حنیفه در آن مخالف است ، حاء را در پیرانتزمینهد (ح)
 یعنی ابو حنیفه برخلاف آن است، و اگر در مسأله ای امام مالك
 مخالف باشد، میم را در پیرانتزمی نهد (م) یعنی امام مالك در
 این مسأله مخالف آن است ، اگر در مذهب وجهی واهی باشد،
 و او را در پیرانتزمی نهد (و) یعنی در این مسأله يك وجه واهی
 برخلاف آن است ،

۴. الخُلاصَة : يك جلد است ، و امام ابو القاسم رافعی رحمه
 الله تعالى آنرا مختصر فرموده و المحرر نامیده است ، الْمُحَرَّرُ :
 کتابی است که تمامی کتابهای مذهب دُور و بَران شرح و اختصار
 دارد، امام نووی آن را مختصر نموده و منهاج الطالبین نامیده
 است،

منهاج الطالبین امروز معتمد مذهب شافعی است و بیش از
 پنجاه شرح دارد ، که مرجع فتوی از آن دو شرح است : یکی
 تحفه المحتاج الی شرح المنهاج تألیف الامام الحافظ شهاب الدین
 احمد بن حجر الهیتمی المکی ،

دوم : نهاية المحتاج الی شرح المنهاج تألیف الامام الحافظ

شمس الدین محمد رملی ،

والامام الحافظ شیخ الاسلام زکریا الانصاری ، منهج الطالبین را مختصر نموده و منهج الطلاب ، نامیده است و شرحی بر آن نوشته است بسیار مفید ، شیخ الاسلام زکریا ، شیخ و استاد ابن حجر و رملی است .

و دانشمندی کتاب منهج الطلاب را مختصر نموده و نَهْجُ الطالب نامیده است ،

و در حقیقت فتاوی در مذهب شافعی بر منهج الطالبین و منهج الطلاب و شرح آنها است و هریک از شروح نامبرده حواشی متعددی دارد ، (تا اینجا از شارح محمد علی سلطان العلماء است).

طوس : شهری بزرگ و آباد و پر از دانشمندان و علماء و مشتمل بر دوشهر طابران و فوقان بوده که در عهد مغول از دست وحشیان مغولی ویران و از بین رفته و بعدها نزدیک آن مَشْهُدَ توسعه یافته است ، (از تعلیقات علی محی الدین علی قره داغی).

* * *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بدان ای فرزند مُحَبِّ وَعَزِيز ، خدا طول عمر با توفیق طاعت او تعالی بتو بدهد ، و تو را بر همان راهی که دوستان خود را بر آن داشته استوار بدارد ، که نامه پند و نصیحت در یافت میشود از خاندان رسالت ، صلی اللّٰه علیه وآله وصحبه وسلم .
اگر پیش از این پند و نصیحتی که از خاندان رسالت سرچشمه میگیرد به تو رسیده است پس چه نیازی به پند و نصیحت من داری ؟!

و اگر پند و نصیحتی به تو نرسیده است پس بگو ببینم در این سالهای گذشته کدام چیز بدست آورده ای ؟؟؟؟!!!

* * *

ای فرزند !

از جمله پندها و نصیحتی که رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وآله وصحبه وسلم به امتش نموده ، فرموده اوست که :
«نشانه بی اعتنائی خدای متعال به بنده این است که بنده بآنچه بکارش نمیآید خود را مشغول سازد ،

وحقیقت این است که هرکسیکه يك ساعت از عُمر او در راهی صرف شد که او برای آن آفریده نشده است ، شایسته است که زمان طولانی بر آن ساعت از دست رفته حَسْرَتْ و افسوس خُورَد .

وکسیکه سنّ و سال او از چهل سالگی گذشت و کاری نکرد که خوبی او از بدیش بیشتر باشد، بگو خود را آماده رفتن به دوزخ بسازد .

وهمین نصیحت برای اهل علم و عاقلان بسنده و کفایت است .

* * *

ای فرزند !

پند دادن و نصیحت کردن آسان است، ولیکن قبول کردن و بکار بستن آن مشکل است ، برای اینکه شنیدن پند و نصیحت برای کسانیکه پیرو هوای نفس هستند تلخ است ،

آنانکه راه هوی گرفته اند آنچه از آن منع شده محبوب دل‌های شان است ، و از قدیم گفته اندکه: (أحب شيء إلى الإنسان ما مُنِعاً) محبوب ترین چیز نزد آدمی چیزی است که از آن منع شده است ،

خصوصاً دانش آموز رسمی که طالب حقیقت نیست و به رسوم و اشکال اشیاء دلبستگی دارد و کار او پرداختن به امتیاز

بدن و تن پروری و شنیدن ستایش دنیا است ، چنین کسی گمان میکند مجرد علم خواندن باعث نجات او است .

اُوگمان میکند علم خواندن کافی است حاجتی به عمل کردن

به علم ندارد ، و اعتقاد فلاسفه بر همین مبنی است ،

سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ :

او اینقدر هم نمیداند که وقتی علم آموخت حُجَّتْ بر او قوی

ترمیشود ، برای اینکه آن کسیکه نادان است اگر برای نجات

خود نکوشد شاید معذور باشد اما آن کسیکه دانا است عذری

بر عمل نکردنِ بعلم ندارد ،

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلٍ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ چنين فرمود:

«أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمٌ لَا يَنْفَعُهُ اللَّهُ بِعِلْمِهِ» : در

روز قیامت سخت ترین عذاب برای عالمی است که بعلم خود عمل

نکرد و خدا از علم او فائده بخود او نرساند ، و در روایت دیگر

آمده: أَشَدُّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ امْكَنَهُ طَلَبُ الْعِلْمِ فِي الدُّنْيَا

فَلَمْ يَطْلُبْهُ، وَرَجُلٌ عَلِمَ فَاِنْتَفَعَ بِهِ مَنْ سَمِعَهُ مِنْهُ دُونَهُ : در روز قیامت

سخت ترین حَسْرَتِ و اندوه برای دوکس است : مردی که

ممکنش بود که علم بیاموزد ، و علم را نیاموخت و در نادانی

بَسْرَبَرِد، و مردی که علمی آموخته بود و کسیکه از او شنید

استفاده از علم او کرد ، اما خودش از علمش بهره ای نبرد .

آورده اند که جَنِّيدِ بَغْدَادِي قَدَسَ اللَّهُ رَوْحَهُ بعد از وفاتش -

بخواب یکی از دوستانش آمد - از جنید پرسید که : ای ابو القاسم چه خبری داری (یعنی بعد از وفات با تو چگونه رفتار شد ، اشارات ، و نطق و سخنرانیهای و تقوی و طاعت تو را بکجا کشید)!

جنید رحمه الله تعالی گفت :

طَاحَتْ تِلْكَ الْعِبَارَاتُ، وَفَنِيَتْ تِلْكَ الْإِشَارَاتُ، وَمَا نَفَعْنَا إِلَّا رُكُوعَاتُ
كُنَّا نُرْكَعُهَا فِي السُّحْرِ،

آن عبارتهای فصیح و بلیغ از کار افتاد ، و آن اشاره های تغزو پرمعنی از دست رفت ، و بکار ما نیامد مگر آن چند رکعت نمازی که سحرگاه میخواندیم .

(شخصی مانند جنید که در مجلس درس او همه گروه شرکت می جستند تا از علم ، و تقوا و فصاحت و بلاغت او بهره ای ببرند) .

شخصی مثل جنید که چهل سال بر بستر خواب ننشست و دست آخر در حال سجود در نماز به جوار پروردگارش شتافت ، اینچنین میگوید که چیزیکه دستگیر ما شد چند رکعت نماز سحرگاه بود ،

امثال ما باید چه بگوئیم که نه عباراتی داریم و نه اشاراتی و نه نماز سحر گاهی ، آه اگر محض لطف و کرم بی پایان رب العالمین به داد مانرسد .

گفته شا عر درحق ما صدق میکند :

نه از دنیا — اِحْظَى

نه در دین دولتی دارم

نه از عُنُقِی مرا بهره

نه مال و ثروتی دارم

تهی دست از متاع دین و دنیائی

به هیچ و پوچ و بی معنی بعالم شهرتی دارم

* * *

ای فرزند !

مفلس از اعمال آخرت مباش، مبادا آخرت را از یادگیری و روی دلت همیشه بسوی دنیا باشد ، خالی از حالات عنایت مباش، اگر برفرائض مواظبت و برنوافل مداومت نمودی حال قرب و نزدیک شدن بدرگاه خدا بَدَسْتَتُ میآید ، اعمال را به اخلاص معطرکن تا توشهٔ آخرت داشته باشی و از مفلسان نباشی ، و از اداء فرائض و کثرت نوافل حالت نزدیک شدن بدرگاه ربِّ العالمین بدست آر تا حال ولایت بیابی و خالی از حال عنایت نگردی ، و یقین داشته باش که علم بی عمل هیچگاه دستگیری نخواهد شد ،

بقول سعدی علیه الرحمه :

علم آدمیت است وجوا نمردی وادب
 با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری
 علم هر چند بیشتر خوانی
 چون عمل در تونیست نادانی
 نه محدث بود نه دانشمند
 چهارپائی بر او کتابی چند

* * *

و مثال عالم بی عمل چنین است :

اگر مردی که در بیابان است ده شمشیر ابدار دارد ، و صد
 نوع سلاح دیگر ، و آن مرد دلاور و جنگ دیده است ، در اینحال
 شیری بد شکل ، و پرهیبت به او حمله ور شد ، چه گمان داری؟
 آیا اگر آن سلاحها را بکار نبرد دفاعی از خود میتواند کند
 و خود را از شر شیر نجات دهد؟! هرگز نه، مگر اینکه شمشیر
 را برهنه نموده و اوهم با شمشیر آمیخته حمله ور شود که در
 اینموقع شمشیر و سلاحهای دیگر بکارش میآید ، چنانچه
 شمشیر و سلاحهای دیگر نزد خود بنهد و بکار نبرد شیر او را
 به هزار تکه مینماید .

مثالی دیگر :

(حجاج بن یوسف ثقفی: خونخوار معروف ، شیری را در

گودالی عمیق قرار داده بود و هرکسی را که میخواست شکنجه دهد ، شیر را گرسنه میکرد آنگاه شخص مورد تعذیب را پائین میفرستاد تا شیرگرسنه او را تکه تکه کند .

حجاج یکی از دلاوران بنام مَبْشَرِین فاتک را زندان کرده بود و شیر را گرسنه کرد میخواست در انظار مردم مَبْشَر را بنزد شیر پائین فرستد ، مَبْشَر که دست و پایش بسته بود گفت یکدست مرا باز گذارید و شمشیری بدست من بدهید آنگاه مرا پائین فرستید ، یکدست او را باز گذاشتند و شمشیری بدست او دادند و بندی بکمرش بسته او را زیر نمودند ، شیر گرسنه غُرش کنان بطرف او حمله ور شد . مبشر اییاتی را خواند بدین معنی که دوشیر روبروی یکدیگر قرار گرفته اند ، هرکدام نیرومندی و درندگی دارند ، در اینموقع شیر بنزدیک او رسیده بود ، مَبْشَر با اینکه پای او در کُندُ بود و یکدستش بسته بود ، با همان دستی که شمشیر در دست داشت آنچنان برفرق شیر کوفت که سرشیر و گردن او به دونیم شد و خون سرا پای مبشر فراگرفت و مردم اللّٰه اکبر گویان شجاعت او را تحسین کردند، حجاج زیر تأثیر تحسین مردم قرار گرفت و مبشر را آزاد کرد، اگر مَبْشَر شمشیر را بکار نمی برد شیر در نخستین حمله کار او را می ساخت) .

و معلوم است که داشتن سلاح بکار نمی آید مگر اینکه بکار

گرفته شود و آن را آهیخته و بر سر دشمن کوفته شود و همچنین
اگر کسی صد هزار مسأله علمی آموخته باشد و آن را بکار
نبرند او را سودی ندهد .

مثالی دیگر :

اگر کسی دارای بیماری تب و صفرا باشد و طبیب بگوید
علاج او سکنجبین و آب کشک است ، او از آن بیماری بهبود
نیابد تا آنکه سکنجبین و کشکاب نوش کند ،

کرمی دو هزار بار پیمانه زنی

تامی نخوری نباشدت شیدائی

* * *

ای فرزندان !

اگر صد سال علم بخوانی و هزار کتاب جمع کنی ، آماده
رحمت خدای متعال نگردی مگر وقتی که بعلم خود عمل کنی
برای اینکه خدای متعال فرمود : ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا
سَعَى﴾^(۱) : آدمی ندارد مگر آنچه به کوشش و عمل و دست رنج
خود بدست می آورد . و فرمود : ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ
فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾^(۲) : کسیکه آرزوی دیدار پروردگارش
دارد و امیدوار رحمت پروردگار است باید عمل خود را شایسته
بسازد .

(۱) سوره النجم : آیه ۳۹ . (۲) سوره الکهف : آیه ۱۱۰ .

و فرمود : ﴿ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴾ (۱) : باید اندکی بخندند و بسیار بگیرند در کیفر کرداری که همیشه بر آن بودند ،
 و فرمود : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَغْنُونَ عَنْهَا حَوْلًا ﴾ (۲) :
 حقیقت این است که مردمیکه ایمان آوردند - ایمان صحیح -
 و اعمال صالحات انجام دادند ، بهشتهای فردوس که والا ترین
 جای از بهشت است برای مهمانی ایشان آماده شده است ، تا
 جاویدان در آن بمانند و اینقدر برای شان خوش بگذرد که هیچگاه
 خواهش انتقال از آن نداشته باشند .

و فرمود : ﴿ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا ﴾ : مگر
 کسیکه توبه کرد و ایمان آورد ایمان صحیح و اعمال خود را
 اصلاح کرد و به کارهای نیک ، (ایشانند که خدا بدیهای شان را
 بخوبی تبدیل فرماید) .

(وچنانکه می بینی درهمه این آیه ها ، صحبت از عمل است
 و آنهم اعمال صالحات ، برای اینکه علامت صدق ایمان،
 پرداختن به اعمال صالحات است ، وهرایمانی که اعمال
 صالحات را بیار نیارود آن ایمان صحیح و واقعی نیست.)
 وچه گوئی دراین احادیث صحیحه : که رسول الله صلی الله
 علیه وآله و صحبه وسلم فرمود :

(۱) سوره الفرقان : آیه ۷۰ . (۲) سوره الکهف .

بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا
رَسُولُ اللَّهِ، وإِقَامُ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَصَوْمُ رَمَضَانَ، وَحَجُّ
الْبَيْتِ لِمَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا^(۱). پایه گذاری دین مبین اسلام
بر پنج رکن است :

۱- گواهی دادن بر اینکه نیست هیچ معبودی بحق ، مگر الله
تعالی که تنها معبود بحق فقط او است، او است که شایسته
است همه به عبودیت در برابر عظمت او قیام کنند ، و به یکتائی و
پروردگاری ، و آفرید گاری او سبحانه اعتراف و اقرار کنند . و به
روزی رسانی او اعتماد کنند ، و به تقدیر او خوشنود بوند ، و به
نگهداری او اطمینان کنند ، سر در برابر عظمتش بر خاک بمالند ،
و از عجز خود در برابر شکر نعمتهای او تعالی به تقصیر خود
اعتراف کنند ، تا او تعالی نیکبختی دوجهان ارزانی دارد ،
و بر تقصیرات و لغزشهای بنده قلم عفو کشد :

مَنْ نَكَّوِمَ كَمَا طَاعْتُمْ بِبَدِيرٍ قَلَمٌ عَفْوٌ بِرِخَطَائِمِ كَشٍ

و گواهی دادن بر اینکه : سرور انبیاء و سید مرسلین
و فریادرس روز جزاء ، و شفیع المذنبین محمد رسول الله است ،
تا کسی سرموئی برخلاف شریعت او رفتار نکند ، و کتاب و سنت
او را پیشوای خود در همه حال قرار دهد ، که تنها راه سعادت
در پیروی محمد رسول الله ، و تنهادینی که ناسخ ادیان است ،

(۱) رواه البخاری و مسلم در شرح اربعین نووی صفحه ۱۰۲ .

دین محمد مصطفی، اسلام است .

۲- نمازهای فرض را بر پاداشتن، نمازی که روشنائی دل و خشوع اعضاء و اخلاص عمل و صدق گفتار و استقامت را بیار آورد ،

۳- زکاة فرض را اداء نمودن ، زکاتی که مال را تطهیر کند و دل را از رذیله بخل برهاند ، و زبان را بشکر خدای روزی رسان و ارحام و حاجات مسکینان را بیار آورد ،

۴- روزه فرض را بجا آوردن ، روزه ای که احساس گرسنگی در آن باشد ، و برانابت او بیفزاید ، و بکمک محتاجان بشتابد ، و درماندگان را دریابد .

۵- حج و عمره فرض بجا آوردن ، از صحرای عرفات ، صحرای محشر بیاد آرد ، و از دیدن مسلمین که از بیشتر نقاط دنیا بانجا آمده اند ، آستین همت بالاکشد ، و برای عزت مسلمین چاره ای بیندیشد. و درمنی از سنگ انداختن به شیطان ، ازهرکاری و یا گفتاری و یا پنداری که اثر شیطان بر آن باشد بپرهیزد، و از طواف خانه خدایقین تسلیم کامل شدن در برابر هرامر و نهی پروردگار بخاطر سپارد ، که حج برای اطلاع بر احوال مسلمین است ، و مسلمان کامل نیست کسیکه پی به احوال مسلمین ببرد و خدمتی به آنان ننماید .

این پنج که یاد شد ارکان اسلام بود ،

و اما ایمان : اقرار به زیان و تصدیق به دل ، و عمل به ارکان می باشد : که ارکان اسلام را بجا آورد ، و یا اینکه به اعضاء بدن خود تصدیق دل را عملی سازد :

به اینکه به زیان کلمه کفر نگویید زبان را از دشنام و غیبت و خبر چینی و دروغ نگهدارد ، چشم را از نظر بحرام و گوش را از شنیدن حرام حفظ کند، دل را از کینه و غش و بدبینی نگهدارد، دست را از دست درازی به مال و ناموس دیگران حفظ کند، و پاره از رفتن بسوی حرام، و فرج را از محرّمات حفظ کند، وگرنه چه ارزشی دارد اقرار و تصدیقی ، که عمل همه عکس آن و تکذیب آن باشد .

و دلیل موافقت اعمال با اقرار زبان و تصدیق قلب ، بیشتر از آن است که شمرده شود ، و هرچند که رسیدن بنده مؤمن به بهشت بفضل خدای متعال و کرم او است، ولیکن از آماده شدن بنده برای رفتن به بهشت بطاعت خدا و عبادت او است : برای اینکه *ان رَحْمَةَ اللّٰهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِيْنَ* : رحمت خدا نزدیک به نیکوکاران است ، و اگر گفته شود بنده مؤمن به بهشت میرسد ببرکت ایمانش ،

میگوئیم بله ، ولیکن چه وقت به بهشت میرسد ؟! و چقدر کرده های هولناک است که باید از آنها بگذرد تا ببهشت برسد ، نخستین کرده ، کرده ایمان است ، که آیا او ایمن است از

اینکه ایمان از او نگیرند یانه ، چنین ایمنی از کجا بدست میآید!؟

و بفرض اینکه ایمان از او گرفته نشود ، و از همه آن گردنه ها بگذرد ، وقتی که به بهشت میرسد ، يك بهشتی مفلس است.

حسن بَصْرِي رحمه الله تعالى فرمود :

خدای متعال روز قیامت به بندگانش میفرماید : ای بندگانم به بهشت داخل شوید و آن را به اندازه اعمال تان میان خود تقسیم کنید ، آن کسیکه عملی ندارد که به اندازه آن از بهشت بگیرد چه میگیرد !؟

* * *

ای فرزند !

تا کار نکنی مُزْدِي نخواهی یافت .

مُزْدَان گرفت جان برادر که کار کرد

حکایت :

آورده اند که درینی اسرائیل مردی هفتاد سال عبادت خدای متعال کرده بود ، إرادة خدای متعال براین شد که بندگی او و عبودیتش را برای ملائکه آشکار کند ، فرشته ای را بسوی او فرستاد که به او بگوید تو با این عبادتی که داری شایسته داخل

شدن به بهشت نیستی ، وقتی که فرشته این پیغام را از ربّ العالمین به آن عابد رسانید ، عابد گفت ما آفریده شدیم تا بندگی و عبادت پرودگار نمائیم ، لازم بر ما ست که او را عبادت و بندگی کنیم ، ما راضی به فرمان او هستیم ، کاری به این نداریم که ما را ببهشت ببرد یا نبرد ، عابد به عبادت خود ادامه داد ، وقتی که فرشته برگشت ، خدای متعال فرمود : بنده ام چه گفت ؟! فرشته گفت خدایا تو دانا تر هستی بآنچه گفت ، خدای متعال فرمود : وقتی که او از عبادت ما رونمیگرداند ، ما - با اینهمه بخشایش و کرم که داریم - روی از او نمیگردانیم ، ای فرشتگانم : گواه باشید که من او را امرزیدم .

* * *

رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ فَرَمُود :
 «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا ، وَزِنُوا أَعْمَالَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا».

حساب اعمال خود بگیرید پیش از اینکه حساب اعمال تان از شما مطالبه کنند ، و اعمال خود را وزن کنید ، پیش از آنکه اعمال تان وزن شود .

یعنی در دنیا به حساب اعمال خود برسید و آن را سبک و سنگین کنید . ببینید چه عملی دارید که برفع تان است و از وزن

کردن آن در روز قیامت خوشنود میشوید ؟ و چه عملی دارید که ننگین است و از وزن آن در روز قیامت شرمسار میشوید ؟ آنچه مایه شرمساری میشود از حالا جلوان بگیرید و هر عملی که وزنی ندارد و بی ارزش است عمرگرانیهای تان را صرف آن نکنید .

* * *

سیدنا علی رضی الله تعالی عنه فرمود : کسیکه گمان کرد بدون کوشش و تلاش به بهشت میرسد او آرزو کننده ای بیش نیست، و کسیکه گمان کرد به کوشش و تلاش خود به بهشت میرسد او کسی است که خودرابی نیاز دانسته . (یعنی کوشش و تلاش خود بکار ببرید و آنچه میتوانید از اعمال صالحات انجام بدهید ، و باز هم نظریه عمل خود نداشته باشید، امید وار رحمت حق تعالی باشید تا شمارا از فضل رحمت و کرمش به بهشت برساند ، که رسیدن به بهشت محض فضل و کرم خدا است و درجات بهشت به حسب اعمال است) .

* * *

حسن بصری رحمه الله تعالی گفت : بهشت طلبیدن بدون عمل ، خودگناهی است از گناهان و او گفت : علامت حقیقت شناسی این است که تکیه بر عمل نداشته باشی نه اینکه عملی نداشته باشی .

رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم فرمود : دانا
 وتیز هوش کسی است که حساب عمل خود بگیرد ، و برای بعد
 از مرگ عمل نماید ، و کودن و اَحْمَقُ کسی است که دنبال نفس
 وهوی گرفته عملی ندارد و آرزوی بسیار بر خدا داشته باشد ،
 (یعنی آن کسیکه هوشیار است و ناپایداری دنیا و جاودانی
 آخرت میداند ، او همه اعمالی انجام میدهد که در آخرت بکارش
 آید ، او از پیروی نفس وهوی و کردن معصیت و گناه می پرهیزد ،
 میخواهد که روسفیدی دنیا و سرا فرازی آخرت به اعمال
 صالحات بدست آورد ، و آن کسیکه حماقتش گل کرده بد میکند
 و میخواهد خوبی ببیند ، خار میکارد و میخواهد گل بچیند ، گناه
 میکند و میخواهد بهشت بیابد ،

* * *

ای فرزند !

چه شبهائی که تا صبح به مطالعه کتاب و تکرار علم پرداختی
 و خواب ناز از چشم خود گرفتی ، نمیدانم سبب این شب زنده
 داریت چه بود !؟

اگر نیت و قصدت مطالب دنیوی بود که مال و ثروت بپندوزی ،
 و جاه و منصب خود بیفزائی و بر همگان و امثال خود فخر فروشی ،
 پس وای بحال تو وویل و هلاکت بر تو باد ، و اگر نیت و قصدت
 زنده کردن شریعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و پاک ساختن

خَلَقَ وَخَوَىٰ خُودَ ، وَشَكَّسْتَ دَادَن نَفْسِ اِمَارَه بَه سَوءَ بُوْدَه : پَس
خُوشَا بِحَالِ تُو وَمَبَارِكْ بَادِبِرْتُو ،

وَرَاَسْتَ كَفْتِ شَاعِرْ كَه :

سَهْرَ الْعِيُونِ لِيْغِيْرٍ وَجَهْكَ ضَائِعِ

وَبِكَاؤِهِنَّ لِيْغِيْرٍ فَقَدَكَ بَاطِلُ

بیداری چشمها هرگاه در راه رضایت نباشد رنج بیهوده
است، وگریه چشمها هرگاه برای از دست دادن خوشنودیت
نباشد باطل است .

یعنی : ای خدا ! بیداری چشمها در طلب علم باید برای
بدست آوردن رضای تو باشد ، و بس ، و گریه چشمها باید برای
محرومی از اداء طاعت تو باشد ، و بس ،

* * *

ای فرزند !

زنده بمان و زندگی کن هر قدر که بخواهی، و یقین داشته باش
که خواهی مُرد ، و دوست مدار هر که را که دوست میداری و یقین
بدان که از او جدا خواهی شد، و هرکاری که میخواهی بکن و یقین
بدان که در برابر هر عملی جزای آن خواهی یافت ،

(یعنی وقتی که زندگی به مرگ پایان می یابد : آنچنان
زندگی کن که نام نیکت مثل خورشید بدرخشد و مثل گل خوشبو
جهانی را خوشبو گرداند ، و وقتی که دو ستیبت با هر که و هر چه به

مفارقت می انجامد : دوستی خود را بازنده ائی که نمیبرد قرار ده که هیچگاه از دستت برون نرود ، ووقتی که هر عملی جزای شایسته آن دارد اعمال شایسته راپیشه کن تا نیکبختی دوجہانت ببار آورد).

* * *

ای فرزند !

(هر علمی که قصدت از آن رضای خالق متعال نباشد، و خوشخونی و نکوکاری ببارنیاورد، هماناکه آن علم و حاصل آن تلف سا ختن عمر است) چنانکه فرمود :

کدام چیز بدست میآوری : از تحصیل علم کلام، و خلاف، و طب، و دیوان شعر ، و علم عروض ، و نحو و صرف، غیر از ضایع کردن عمر در مخالفت خدای ذی الجلال والاکرام .

یعنی این علمهائی که هر کدام فرض کفایت است اگر تورا بر راه طاعت خدای متعال نیاورد و حاصلت مخالفت با پروردگار و عصیان او باشد ، بهره آن بجز ضائع کردن عمر حاصلی دیگر ندارد .

علم کلام : علمی است که راجع به ذات پاک پروردگار متعال و صفات او و آنچه قدیم و ازلی است که صفات علیای ذو الجلال باشد ، و آنچه از ممکنات است ، و مبدأ و معاد برابر شریعت مطہرہ اسلام بحث مینماید .

علم خلاف : علمی است که چگونگی استدلال به براهین وادله شریعت ، و دفع شبهه های ملحدین، و غیر آن رامی رساند،
علم طب : شعبه های متعدد دارد : مثل علم تشریح که اعضاء رئیسه مثل قلب و دماغ و رنه و کبد و معده وطحال و امعاء و غیره را بیان میکند و وظائف اینها را روشن میسازد، و تدبیر بدن از حفظ تندرستی و یابهبود از بیماری و برگرداندن تندرستی را بیان مینماید ،

دیوان : دفتری که در آن نام افرادی که وظیفه و حقوقی دارند بیان آن را در آن دفتر ثبت میکنند تا اگر موظفی مُرد حقوق او به باز ماندگانش برسانند ، اوکین کسیکه دیوان را به کار گرفت سیدنا عمر رضی الله عنه بود ، و دیوان بمعنی کتابی که در آن شعر شاعر جمع آوری و تدوین میشود ، و اصل این کلمه فارسی است و معرب شده و از آن اشتقاق تدوین بمعنی نوشتن و ثبت کردن آمده .

امام نووی رحمه الله تعالی : از کتاب الأحكام السلطانية تألیف اقاضی القضاة ما وردی رحمه الله تعالی نقل مینماید :
الديوان موضوع لحفظ الحقوق من الأموال والأعمال ومن يقوم بها من الجيوش والعمال ، ديوان : دفتری است که نهاده شده برای نگهداری حقوق : از مالها و أعمال و برای نوشتن نام کسانی که نگهداری حقوق میکنند از لشکریان و کارگران .

واز جوهری نقل مینماید: که اصل کلمه دیوان ، دَوَان بوده ، یکی از دو واو به یاء شده برای اینکه جمع آن دواوین میآید ، (مثل دینار که اصل آن دَنار بوده یکی از دو نون به یاء شده برای اینکه جمع آن دنانیرمی آید .

علم نجوم : علم ستاره شناسی ، که بآن جهت یابی و وقت شناسی و حوادث فلکی از طلوع و غروب و کسوف و خسوف بدست میآورند .

علم عروض و قوافی : که اوزان و بحور شعر ، و حرف آخر شطر بیت و حرف آخر بیت بیان میشود .

علم نحو : علمی است که احوال آخر کلمات از حیث اعراب و بناء بیان مینماید .

علم صرف : اوزان اسم و فعل و مجرد و مزید و اعلال و ابدال ، و انواع آن : از صحیح ، و مثال ، و مضاعف و لفیف و ناقص و مهموز و اجوف و غیرها بیان مینماید .

غزالی رحمه الله فرمود : من در انجیل دیده ام که عیسی علیه السلام فرمود : از ساعتی که میت بر جنازه نهاده میشود ، تا ساعتی که میت بر لب قبر نهاده میشود ، خدای متعال با عظمت خود از او چهل سؤال مینماید : در او کین سؤال خود میفرماید : ای بنده ام ! سالها خود را در نظر خلق پاکیزه نمودی (یعنی رو و بدن و لباس است که مردم می بینند آراسته ساختی،

و جائی که من بر آن نظر میکردم آراسته ننمودی ، (یعنی دلت که محل نظر من است پاکیزه و آراسته نساختی ، به رو و لباس که نظر مردم بر آنست خیلی توجه نمودی، و به دل که نظر من بر آن است هیچ توجه ننمودی، و در دلت که باید محبت من باشد و اخلاص برای من باشد، حُب مال و جاه وزن و فرزند و دوست و دشمن جای دادی، من شریک نمیخواهم هرچاکه برای غیر من بود ، من بر آن تجلی ننمایم،) هر روز نظر به دلت مینمایم ، اما تو نظرت بغیر از من است در حالیکه همه آنچه در دست تومیباشد، از خیرات و دهشهای من است. آگاه باش که تو کَرِی و نمی شنوی، آیا کرهستی که سخن مرانمی شنوی ، فرمان من به گوش تو نمی رود ، و سخن غیر از من می شنوی .

* * *

ای فرزند !

«الْعِلْمُ بِلَا عَمَلٍ جُنُونٌ ، وَالْعَمَلُ بِغَيْرِ عِلْمٍ لَا يَكُونُ» .

علم بی عمل دیوانگی است ، و عمل بدون علم نابود و بی ارزش است .

ویدان علمی که امروز تو را از معاصی دور ندارد ، و بر طاعت خدا و اداری نکند ، فردای قیامت تو را از آتش دوزخ دور نسازد .

اگر امروز عمل نکردی، و تدارك مافات ننمودی ، که از زمان گذشته بغفلت اظهار پشیمانی نمائی، و ازگناه توبه نمائی و خود را اصلاح کنی و به طاعت بپردازی تا جُبران گذشته شود، اگر این کار نکردی و همچنین بغفلت و عصیان گذراندی تا مرگ فرا رسید و توشه ای نداشتی ، فردای قیامت خواهی گفت : خدایا مرا بدنیا بازگردان تا عمل صالح و کارشایسته انجام دهم. چنانکه در آیه ۱۲ سوره السجده آمده است، اگر فردای قیامت گفتی که مرا بدنیا بازگردانید تا کارهای شایسته انجام دهم، به تو گفته میشود : ای احمق مگر تو از دنیا نمیآئی ، وقتی که در دنیا بودی چه کردی که حالا اگر بانجا بازگردی چه کنی ، تو همان هستی که بودی، و افسوس و حسرتت دردی را دوامیکند *

* *

ای فرزند !

هِمَّتْ را بروح ، و شکست را به تن واگذار ، (این روح است که جاویدان میماند، برای رهائی او از آتش بکوش ، این روح است که فنا ندارد برای سعادت آن کوشش و تلاش کن . و بدن را مرگ میرسد و بپاک میشود ، خانه بدن قبر است ، و خانه روح اگر هِمَّتْ به اوسپردی و بر طریق تقوی و طاعت او را واداشتی بهشت است) اگر خانه بدن که قبر است برگزیدی بدان که اهل مقابر هر لحظه به انتظار تونشسته اند ، مبادا بدون توشه خود

را بآنان برسانی . ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه فرمود :
 این جسدها یا قفص پرندگانند ، ویا آخر چهارپایان ، بنگر
 که از کدام يك از دو گروهی : اگر پرندگان آسمانی هستی ،
 موقعیکه آواز کوس : ﴿ اَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ ﴾ بازگرد بسوی
 پروردگارت ، پیرواز میانی تا اینکه در بالاترین برجهای
 بهشت بنشینی ، (چنانکه خدا فرمود : ﴿ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ
 اَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي
 جَنَّتِي ﴾ (۱) . ای دلی که آرام گرفته بودی به یادو بطاعت خدا ،
 بازگرد بسوی پروردگارت ، در حالیکه تو از خدا خوشنودی
 و خدا ز تو راضی است ، برو در میان بندگان شایسته کارمن وبا
 ایشان به بهشت داخل شو) .

چنانکه پیغمبر خدا صلوات الله وسلامه علیه وعلى آله
 وصحبه فرمود : « اِهْتَرَّ عَرْشُ الرَّحْمَنِ لِمَوْتِ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ عَرْشِ
 خدا از قدوم روح سعد بن معاذ اظهار مسرت و شادمانی کرد .
 وپناه می بریم بخدای متعال از اینکه از چهار پایان داخل
 اصطلب و آخر باشی برای اینکه آنچنانکه خدای متعال فرمود :
 ﴿ اُولَٰئِكَ كَالْاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ ﴾ (۲) .

آنان مانند چهارپایانند بلکه از چهارپایان هم گمره ترند .

(۱) سوره الفجر : آیه ۲۸ تا آخر . (۲) سوره الأعراف : آیه ۱۷۹ .

و در اینصورت اگر از چهار پایان بشمارائی ، درامان مباش
 از اینکه تورا از گوشه خانه به گوشه دوزخ انتقال دهند .
 و روایت کرده اند که لیوانی آب خُنْک به حسن بصری رحمه
 الله علیه داده شد : موقعیکه لیوان آب را گرفت بیهوش شد و
 لیوان آب از دستش افتاد ، هنگامیکه بیهوش آمد ، به او گفته شد
 : ای ابا سعید چه حالی تورا دست داد؟!

گفت بیادم آمد آرزوی دوزخیان وقتی که به بهشتیان میگویند
 ﴿أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ ، قَالُوا إِنَّ اللَّهَ
 حَرَمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (۱).

دوزخیان صدا زدند بهشتیان را که از آب ویا از خوراکی که
 خدا روزی تان فرمود چیزی برما بریزید ، بهشتیان گفتند خدا
 حرام فرمود آب وخوراک بهشت را بر دوزخیان،

* * *

ای فرزندان !

اگر علم بدون عمل فائده ای داشت ، نداء پرودگار درسه يك
 آخر شب که میفرماید :

مَنْ يَدْعُونِي فَاَسْتَجِبْ لَهُ ، مَنْ يَسْأَلُنِي فَأَعْطِيَهُ ، مَنْ
 يَسْتَعْفِرُنِي فَأَعْفِرْ لَهُ ، دراین سحرگاه چه کسی است که خواب
 را از چشم خود دور نموده وبه عبادت ایستاده ، تامرا بخواند ،

(۱) سوره الاعراف : آیه ۵۰ .

و دعا کند و من دعایش را به اجابت برسانم ، چه کسی است که از من بخواهد تا خواسته اش را بوی ارزانی دارم ، چه کسی است که از من آمرزش بخواهد تا او را بیامرزم ، (اینان که درسحرگاه و در درازی شب بطاعت ایستاده اند و بران و نیاز مشغولند و اجابت دعا و برآورده شدن خواسته ها ، و طلب آمرزش میکنند مردم عمل کننده به علم خود هستند ، که شب را بعبادت بسر میآورند تا پایان شب اجابت دعا و حصول خواسته و آمرزش خدا را بدست آورند ، برای اینکه غفلت زده ها بنماز صبح با جماعت نمیروند چه رسد به شب زنده داری در طاعت خدا) .

اگر علم بی عمل مفید بود ، این فرموده پروردگاری فائده بود ، تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً .

در حدیث صحیح بخاری و مسلم آمده است که مردمی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین ، عبد الله بن عمر را نزد رسول الله ﷺ یاد کردند ، رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم فرمود: «نِعْمَ الرَّجُلُ عَبْدُ اللَّهِ لَوْ كَانَ يُصَلِّي بِاللَّيْلِ» : چه خوب مردی است عبد الله بن عمر اگر نماز شب - نماز تهجد - میخواند» از آن به بعد عبد الله بن عمر رضي الله عنهما بشب نمی خوابید .

امام غزالی رحمه الله تعالی گفت که :

رسول الله صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم فرمود به مردی از یارانش : ای فلان ، زیاد خواب : برای اینکه بسیار خوابیدن صاحبش را در روز قیامت فقیر میسازد ، (محقق این رساله نوشته است: که در روایت ابن ماجه و بیهقی از جابر رضی الله عنه این گفته ما در سلیمان بن داود به سلیمان است و حافظ منذری آن را به احتمال : حسن دانسته است) اه .

* * *

ای فرزند !

آیه ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ﴾ (۱) اَمْرٌ ، و آیه ﴿وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ (۲) شُكْرٌ ، و آیه ﴿وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾ (۳) ذِكْرٌ ، و قسمتی از شب را به نماز شب (نماز تهجد) برگز ارکن ، این امر است از پرورد گار به پیغمبرش محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم - و نماز تهجد بر رسول الله فرض بوده ، برای اینکه در همین آیه : وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ ، نَافِلَةٌ لَكَ ، کلمه نَافِلَةٌ لَكَ میرساند که فرض بودن آن اختصاص به رسول الله دارد ، تمام آیه : عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا . قسمتی از شب را به نماز تهجد برگزار کن که این تهجد بر تو واجب است ، تا خدا برساند تورا بآن مقام محمود ، که وعده به

(۱) سوره الاسراء : آیه ۷۹ . (۲) سوره الذاریات : آیه ۱۸ .

(۳) سوره آل عمران : ۱۷ .

توداد، در روز قیامت تمام خلق از رسول الله میخوابند تا از خدا بخواهد احوال قیامت را فیصله دهد و مردم را به بهشت یا دوزخ برساند و از آن احوال رهایی دهد، و این شفاعت رسول الله ﷺ قبول میشود، و دوزخیان به دوزخ و بهشتیان به بهشت میروند و همه خلق او را میستانند، ﴿وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ﴾ . شکر، و سحرگاهان از خدای توانا آمرزش میخواهند، و خدا این مردم را سپاس گفت که در دل شب: سحرگاهان از خدای خود آمرزش میخواهند، ﴿الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾ ذِکْرُ، آمرزش خوابان در سحرگاه، خدا آنان را یاد فرمود، بنابراین استغفار در سحر، اجابت امر، و شکر توفیق بر طاعت، و یاد خدا کردن است،

رسول الله علیه الصلاة والسلام فرمود: سه آوازند که خدا آنها را دوست میدارد: آواز خروس (که مردم را بیدار میکند تا بطاعت حق تعالی بپردازند) و قراءه قرآن (که روح را نشاط میبخشد و دل را اطمینان می دهد) و آواز استغفار کنندگان در سحرها، (که راز و نیاز با پروردگار خود مشغولند و اعتراف به تقصیر میکنند و آمرزش میخواهند).

سفیان ثوری رحمه الله تعالی فرمود: **إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى رِيحاً تَهْبُ بِالْأَسْحَارِ تَحْمِلُ الْإِنكَارَ وَالْإِسْتِغْفَارَ إِلَى الْمَلِكِ الْجَبَّارِ** . (در وقت سحر: خدای متعال بادی را برگماشته تا آنچه یاد خدا و

استغفار باشد بدرگاه مَلِكِ جَبَّارِ برساند) یعنی هر یاد خدا و طلب
آمزشی از خدا در سحرگاهان به پروردگار میرسد ،
وسفیان ثوری رحمه الله تعالی فرمود :

در آغاز شب از زیر عرش خدای متعالی : منادی صدا
میزند : آگاه باشید : وقت آن است که عبادت کاران بپاخیزند
وبه عبادت پروردگار متعال پردازند : **الَا لِيَقُمَ الْعَابِدُونَ** ، در آن
موقع عبادت کاران بپاخیزند و نماز بسیار خوانند : **وَيُصَلُّونَ مَا
شَاءَ اللَّهُ** ،

و موقعیکه نیمه شب شد : منادی صدازند : **الَا لِيَقُمَ
الْقَائِمُونَ** : آگاه باشید که وقت آن است که طاعت کاران به
خشوع و حضور قلب بپاخیزند و قانتان برخیزند و نماز بخوانند
تَسْحَرُ ،

و هنگام **سَحَرٍ** ، منادی صدازند : **الَا لِيَقُمَ الْمَسْتَغْفِرُونَ** : آگاه
باشید : وقت آن است که استغفار کنندگان و آمرزش خواهان
برخیزند ، استغفار کنندگان برخیزند و به استغفار پردازند ،

و موقعیکه بامداد دمید و وقت نماز صبح داخل شد ، منادی
صدا زند : **الَا لِيَقِيمَ الْغَافِلُونَ** آگاه باشید : وقت آن است که
غفلت زدگان بیدار شوند : **فَيَقُومُونَ مِنْ فُرُوشِهِمْ كَأَلْوَتِي نَشِرُوا
مِنْ قُبُورِهِمْ** : از بستر خواب برخیزند گویا مردگانند که از
قبرها بیرون میآیند ،

(انصافاً : کسیکه بدرازی شب بغفلت میخوابد صبح که بیدار میشود احساس میکند : که گویا کوه سنگینی بردوش او است ، واین خود عقوبت غفلت زدگی و شب را بغفلت بسر آوردن است) .

* * *

ای فرزند !

روایت شده در بعضی از سفارشهای لقمان حکیم درپند واندرز به پسرش : که لقمان به پسرش گفت :
ای پسر عزیز من : مبادا که خروس زیرک تر باشد از تو :
خروس سحرگاهان بانگ میزند و مردم را از خواب بیدار میکند ،
وَتَوَّانَ مَوْعِ بَخَوَابِ بَاشِي ،

چه خوب گفت شاعری که این شعر را گفت :

لَقَدْ هَتَفْتُ فِي جُنْحِ لَيْلٍ حَمَامَةً
عَلَى فَنَنْ وَهَنًا وَإِنِّي لَنَائِمٌ
در میانه شب کبوتری مرا صدازد

کبوتری که برشاخه درختی نشسته بودومن خواب بودم
كَذَّبْتُ وَبَيَّتُ اللَّهُ لَوْ كُنْتُ عَاشِقًا
لَمَّا سَبَقْتَنِي بِالْبُكَاءِ الْحَمَائِمِ
دروغ گفتم قَسَمَ بَخَانِه خدَا ، اگر عاشق بودم
کبوتران پیش از من نمی گریستند

وَأَزْعَمَ انسى هَانِم دُو صَبَابَةَ
لِرِيَّيْ فَلَآ اِبْكِي وَتَبْكِي الْحَمَائِمَ

و ادعا دارم که من سرگردانم و عشق و محبت شدید دارم
برای پروردگارم درحالیکه من نمی گریم و کبوتران میگیرند.
(یعنی آن کسیکه محبت حقیقی برای پروردگارش دارد از
شوق محبت به گریه می افتد و از خوف تقصیر از گریه بی حال
میشود ، و من که قطره ای اشک از چشمانم نمی ریزد کجا
و عشق شدید خداکجا) ؟

* * *

ای فرزند !

خلاصه و چکیده علم و دانش این است که بدانی طاعت
چيست و عبادت کدام است ؟!

بدانکه طاعت و عبادت پیروی شریعت است در امر و نهی :
در گفتار و کردار ، بدین معنی که هرچه میگوئی و میکنی ، و هرچه
نمیگوئی و نمیکنی ، همه در متابعت و پیروی شریعت باشد ،
روزه گاهی فرض و گاهی سنّت ، اما همین روزه اگر روز عید
فطر و عید قربان و یاسه روز بعد عید قربان روزه بگیری عاصی
و گنهگار خواهی بود ، برای اینکه شریعت روزه گرفتن این پنج
روز را حرام ساخته است .

نماز مهمترین ارکان اسلام است ، با اینحال اگر کسی

در جامه غصَبی نماز بخواند گناهکار میشود ، (جامه غصَبی ،
جامه ائی است که بزور از کسی گرفته شود) .

* * *

أی فرزند !

لازم و شایسته است که گفتار و کردار ت هر دو موافق شریعت
باشند ، برای اینکه علم و عملی که موافق شریعت نباشند گمراهی
هستند ، و شایسته است که فریفته نشوی به شَطْح و طَامَات
صُوفِيَّة ،

(شَطْح: بمعنی لغزش : و مقصود از آن سخن و حالتی است
که از اشخاص مجذوب صفت سر میزند ، و طَامَات : مقصود از
کارهای عجیب و غریب بی فائده است ، مثل سیخ فرو کردن
بسینه بدون اینکه کُشَنده باشد ، که این کارها نباید باعث فریفتن
شود ، برای اینکه اصل الاصول این راه همانا استقامت
بر شریعت است) چنانکه فرمود :

برای اینکه گرفتن راه تصوَّف باید از طریق سعی و کوشش
در طاعت ، و قطع شهوت نَفْس ، و کُشتن هوای نَفْس بشمشیر
ریاضت باشد ، نه بَطَامَات و تَرَّهَات ،

(تَرَّهَات : بمعنی اباطیل : سخنان پوچ و بیهوده و آنچه نفعی
نداشته باشد)

و بدانکه زبان لجام گسیخته ، و قلب مُحکم بسته و پر از غفلت

و شهوت دلیل شقاوت و بد بختی است ،

و تا وقتی که نَفَس وهوی را از طریق کوشش و تلاش
صادقانه نَكْشِي ، دِلَت به انوار معرفت زنده نخواهد شد ،

و بدانکه بعضی از مسائلی که از من پرسیده بودی ، جواب
آنها به نوشتن و گفتار جُور نمیآید ، اگر تو بآن حالتی که گفتیم از
زنده شدن دل به انوار معرفت رسیده باشی ، جواب آنها را
خواهی دانست ، و در غیر این صورت علم آنها و آگاهی بر آنها از
مستحیلات است ، برای اینکه امور دَوَقی هستند ، و هر چه به
دَوَق و چشیدن باید دانسته شود به گفتار دانسته نمیشود ، مثل
شیرینی حلوا و تلخی حنظل بدون چشیدن آنها دانسته نمیشود ،
چنانکه حکایت کرده اند : که عِنینی یعنی کسیکه عَنه دارد
و توانائی بر جماع ندارد به دوستش نوشت : میخواهم جماع را
برایم تعریف کنی .

دوستش در جوابش نوشت : فکر میکردم توفیقه دچار عَنه
هستی ، و نامه ات بمن فهمانید که گذشته از عَنین بودنت اَحْمَقُ
و کَوَدُن نیز هستی ، برای اینکه لَذت جماع دَوَقی است ، که اگر
بآن بررسی میتوان لَذت آن را درک نمائی ، و در غیر این صورت
وصف آن لَذت به گفتن و نوشتن دانسته نمی شود .

* * *

ای فرزند !

بعضی از سؤالهای تو از این قبیل بود که یادکردیم، اما آن بعضی دیگر که میتوان جواب آن را گفت و نوشت ، ما آن را در کتاب «احیاء علوم الدین» و غیر آن یاد کرده ایم ، و اینجا قسمتهائی از آن را یاد میکنیم به طریق اشاره بآن ،

و میگوئیم : واجب است بر کسیکه راه حق گرفته است تا خدا او را براه راست برساند ، چهارچیز :

یکم اینکه : اعتقاد او صحیح باشد و هیچ نوع بدعتی در آن نباشد .

دوم : توبه نصوح : توبه صادقانه که بعد از آن بهیچ نوع ذلت معاصی تن ندهد .

سوم : راضی کردن کسانی که حقی بر تو دارند ، تاحق هیچکس در گردن تو نماند .

چهارم : تحصیل مقداری از علم شریعت که بتوانی بآن فرمانهای خدای متعال بجا آوری . (آنچه يك مسلمان از امور اعتقادی و فقهی باید بداند در کتاب الفوائد الجلیة شرح مقاصد النوویة ذکر کردیم) .

پس از آن از جمله علوم آخرت علمی است که نجات انسان بآن وابسته است :

حکایت :

آورده اند که شبلی^(۱) رحمه الله تعالی خدمت چهار صد
استاذ نمود (نزد چهار صدشیش علم آموخت) و فرمود که چهار
هزار حدیث خواندم ، آنگاه . از این چهار هزار حدیث ، يك
حدیث را اختیار نمودم و عمل به همان يك حدیث نمودم ، و بقیه
احادیث بحال خود گذاشتم ، برای اینکه در آن يك حدیث رهائی
و نجات خودم یافتم ، و گوئیا علم اوکین و آخرین در همین يك حدیث
یافتم و به همین يك حدیث اکتفاء نمودم ،

و آن يك حدیث از اینقرار است که :

رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم به بعضی از

یاران خود فرمود :

(۱) ابو بکر لُفَّ بن جَحْدَر شبلی (از قریه شبله خراسان) بسال ۲۴۷ درسامراه
بدنیا آمد ، پدرش حاجب الحُجَاب خلیفه مَوْفَّق بود ، شبلی در دستگاه
رئیس الوزراء پرورش یافت و به حکمرانی دنیا وند (دماوند) رسید بعداً .
حاجب خلیفه یعنی وزیر دربار شد ، روزی سخنان خَیْر نَسَاج که از بزرگان
صوفیه بود شنید در بَلَش کارگردد و توبه کرد و از دستگاه خلافت کناره
گرفت و بدنبال مشایخ و علماء افتاد تا اینکه از ائمه زُهاد شد ، جُنید قدس
الله روحه : فرمود: شبلی تاج سراین مشایخ صوفیه است ، شبلی بسال
۲۳۴ در بغداد در گذشت رحمه الله تعالی . (از تعلیقات دانشمند علی محی
الدین علی قره داغی بر کتاب «ایها الولد» امام غزالی).

«اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ بِقَدْرِ مَقَامِكَ فِيهَا ، وَاعْمَلْ لِآخِرَتِكَ بِقَدْرِ بَقَائِكَ فِيهَا ، وَاعْمَلْ لِلَّهِ بِقَدْرِ حَاجَتِكَ إِلَيْهِ ، وَاعْمَلْ لِلنَّارِ بِقَدْرِ صَبْرِكَ عَلَيْهَا» :

برای دنیای خود آن قدر کارکن که برابر مدت ماندنت در دنیا باشد ، برای آخرت آن قدر کارکن که برابر مدت ماندنت در آن است ، وبقدر حاجتت به خدا برای آن کارکن ، وبقدر صبرت برآتش دوزخ برای دوزخ کارکن .

(حدیث به این لفظ نیافتم ، ودر بیهقی به لفظ دیگر است، واز حیث معنی صحیح است ، وانصافاً خیر دنیا وآخرت درآن جمع شده است، هر عاقل میدانند که ماندنش در دنیا محدود وزود گذراست. وقتی که صد سال در دنیا بماند بازهم عاقبت مرگ میآید، وبی وفائی دنیا حاجت به دلیل ندارد، یا دنیا انسان را ترك میکند ، ویا انسان دنیا را ترك میکند ، (آنکه هستی وثروت داشته ، واز دست داده دنیا او را ترك کرده است ، وآن کسیکه چشم ویا گوش ویا عضوی از دست داده که در روی زندگیش اثرگذاشته است دنیا او را ترك نموده ، آنکسیکه جاه ومنصبی از دست داده ، آن کسیکه از عزت به ذلت افتاده اینها همه دنیا آنان را ترك نموده ، وآن کسیکه مرده وزن وفرزند ومال وثروت را باقی گذاشته او دنیا را ترك گفته است) ، هیچ چیزدراین دنیا محلّ اطمینان نیست ، چه بسیار که پادشاهی را از دست

میدهند، چه بسیار که چشم و گوش و یازبان و هوش را از دست میدهند و به این طریق کسانی هم هستند که پا را از دست میدهند و یا از درد آن بیچاره میشوند، غریب این است که دست و پا و چشم و گوش با انسان وفانمیکند و انسان منتظر وفای زن و فرزند و خویش و پیوند است، گوئیا مردم غفلت زده در برابر چشمان شان پرده‌ای از غفلت بزیر آمده که نمی بینند، بقول مولوی رومی رحمه الله تعالی :

چشم بازوگوش باز و این عمی حیرتم در چشم بندی خدا
و آخرت برای جاوید ماندن است، اگر بتوان که باصرف
کردن همه عمر خوشی جاویدان آخرت بدست آورد، نه اینقدر به
صرفه است، که از خدمت شصت سال صرف شده همه در
طاعت، خوشی جاویدان آخرت را بتوان بدست آورد دریغا که
دنیا اگر همه خوشی باشد بازخوش نیست، برای اینکه زمان
کودکی فهم و شعوری در آن نیست، و زمان جوانی که انسان در آن
حال جنون دارد مانند خوابی میگردد، و زمان پیری و قتیکه برف
پیری بر سر نشست نفس کشیدن هم دشوار میشود، این در
صور تیکه در دنیا همه خوشی باشد، در حالیکه انواع غم و اندوه
در آن است و هر نعمتی نعمتی بدنبال دارد، روی این اصل عاقل
کسی است که در تمامی عمر در دنیا ب فکر آخرت خود باشد
و بکوشد تا آخرت خود را آباد کند، برای اینکه آخرت جاویدان

است و نعوذ بالله اگر آخرتی همراه با عذاب باشد که در آن صورت زندگی خیال ما نندد دنیا که به معاصی گذشته بهیچ نمی ارزد ، بنابراین برای آخرت طوری عمل کن که جزای آن بخوشی مدت بقایت در آن که جاویدان است ارزش داشته باشد .

و کار برای خدای متعال بقدر حاجتت به او انجام بده (۱) ، کیست که نداند که حیات وزندگیش از خدا است ؟ کیست که نداند که تقدیر و تدبیر امورش از خدا است ؟ کیست که نداند روزی او از خدا است ؟ کیست که نداند که نوشته حیات و عمر و زندگی و روزی و مرگ او از خدا است ؟ وقتی که انسان میداند سراپای وجودش غرق در نعمتهای خدا است ، انصاف و انسانیت نیست که انسان راه عصیان بگیرد و خدای خود را بخشم آورد . برای خدایت کارکن بقدر حاجتت به او . سراپای انسان حاجت است بسوی خدای یکتا ، بنابراین باید همه کارش برای خدا باشد ، و در هیچ کاری غیر از خدای متعال بخاطر نیاورد و از فضل و کرمش آدمی پرگناه را از آتش دوزخ برهاند ، کار و دو قسم است : طاعت است و عصیان ، آنچه برابر فرمان شرع باشد همه طاعت است ، و طاعت خدا و اخلاص عبادت برای او وسیله رسیدن به رضای او و ثواب او که بهشت است میباشد .

(۱) به اندازه ای که محتاج خدائی از او پیروی کن .

و آنچه بر خلاف شریعت باشد عصیان است و مایه رسیدن
بخشم خدا و عقوبت او که دوزخ است میباشد . برای آتش دوزخ
آن قدر کارکن که صبر ماندن در آتش دوزخ به همان قدر داشته
باشی ، اگر يك دقیقه صبر بر آتش دوزخ نمیتوانی کرد ، يك دقیقه
هم راه عصیان مگیر ، عاقلانه نیست که آنقدر کار برای آتش
دوزخ کنی که همیشه در آتش دوزخ جاویدان بمانی ، و معقول
نیست که تن نازنین خود را بسبب ارتکاب معاصی هیزم آتش
دوزخ سازی و انصاف و جوانمردی و انسانیت نیست که
نعمتهای خدا را در راه عصیان و خشم او بکاربری .

* * *

ای فرزند !

هروقت این حدیث را دانستی و بآن عمل نمودی حاجت به
احادیث بسیارنداری ، و خوب تَوَجُّهُ کن به حکایت دیگری تابدانی
که صالحان چگونه از صحبت مشایخ علم و تقوی به سعادت
ابدی رسیده اند ،

حکایت :

و آن حکایت از اینقرار است :

که حاتم اصم^(۱) از همراهان و همصحبان شقیق بلخی^(۲) بود ،

شقیق بلخی به حاتم اصم رحمهما الله تعالی فرمود :

(۱) ابو عبد الرحمن حاتم بن عنوان الأصمّ : از بزرگان زهاد است ، ومشهور است به زهد و علم تقوی در شهر بلخ دنیا آمد ، و بخواندن درس فقه وحديث وغيرهما مشغول شد ، و در بغداد امام احمد را دیدار نمود ، حاتم اصم از علماء مجاهد ومرابط در ثغور اسلام بود ، اورالقب : (لقمان الأمة) داده اند کلمات بسیاری در زهد وحکمت دارد ، از آن جمله : هریامداد شیطان بمن میگوید : چه میخوری ؟ وچه می پوشی ؟ وكجا نشمین داری؟! میگویم : مرگ را میخورم وكفن میپوشم ودرقبر می نشینم ، و : چهارکس پشیمان می شوند : تقصیر کار وقتی که کار از دست او به در رفت ، وعقب افتاده از دوستانش وقتی که بلانی به اورسید و نتوانست به دوستانش برسد ، وكسیکه از رأی میگذارد تادشمن براو مسلط شود ، وكسیکه برای گنهکاری پردل است ، حاتم بسال ۲۲۷ هجری درگذشت ،

(۲) ابو علی : شقیق بن ابراهیم بن علی ازدی بلخی ، از بزرگان زهاد و از مشهورترین مشایخ خراسان ، و از دانشمندان مجاهد ومرابط در ثغور بود ، در غزوه کولان (منطقه ای از ما وراء النهر) ، بسال یکصد ونود وچهار هجری قمری شهید شد . او تصوف را از ابراهیم بن ادهم * آموخت ، وحاتم اصم از شاگردان او بود ، وغیر حاتم شاگردان بسیاری از علم وزهد او به مقام ارجمند رسیدند ، علامه ذهبی فرمود : او سیصد روستا داشت که غله آنها ملك او بود ، از کرم وگشاده دستی روزی که درگذشت کفن نداشت .

سی سال است که باما همصُحِبَتْ و همراه هستی ، بمن
 بگودراین مدّت از صحبت ما کدام استفاده نموده ای ؟
 حاتم گفت : هشت فائده علمی بدست آورده ام ، امیدوارم
 دراین هشت فائده نجات ورهائی من از عذاب آخرت باشد :
 شفیق گفت آن هشت فائده کدامند ؟
 حاتم اصمّ گفت :

نخستین فائده :

اینکه نظر بخلق نمودم ، دیدم هر کدام محبوب
 و معشوقی دارند ، که با او اظهار محبّت و عشق مینماید ، بعضی
 از این محبوبان تا مرض الموت با انسان همراهی میکنند ،
 و بعضی از آن محبوبان طالب قبر با انسان همراهی میکنند ، از

== (از تعلیقات : علی محی الدین علی قره داغی بر کتاب ایها الولد امام
 غزالی) .

* ابراهیم بن ادهم بن منصور تمیمی بلخی ، کُنْیَه اش ابو اسحاق است ،
 از شاهزادگان و در فقه دانا بود از بلخ به بغداد آمد ، و در عراق و شام
 و حجاز دانشمندان بسیاری را ملاقات و از علم شان استفاده نمود
 او رحمه الله تعالی از دانشمندان زاهد و پاتقوی و صلاح و دارای
 کرامات بود ، در کتب تراجم : نام او بتجلیل یاد شده ، از اولیاء الله
 الصالحین و از راسخین در علم و ثابتهای قدم در صلاح و تقوی بود .

اینان هیچکدام تا داخل قبر با انسان همراهی نمیکنند ، من باخود اندیشیدم وگفتم بهترین محبوبان همانا محبوبی است که با آدمی داخل قبر برود ، ودر قبر مونس و دلگیر او باشد ، دیدم چنین محبوبی نیست مگر اعمال صالحات و کارهای خیر که حتی داخل قبرهم با آدم همراهند ، من همین محبوب که اعمال صالحات است ، محبوب و معشوق خود ساختم ، تادر قبرم چراغی روشنائی بخش و دلگیری جانفزا برایم باشد و مرا ترک نکند .

دومین فائده :

اینکه دیدم مردم هوی و دلبخواه خود را مقتدای خود میسازند و میکوشند هر چه دل شان بخواهد بدست آورند ، من باخود اندیشیدم و درمعنی فرموده پروردگار متعال در دو آیه ۴۰ - و ۴۱ - سورة النازعات . ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۝ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾ و اما کسیکه از روز حاضر شدنش در برابر پروردگارش ترسید و نفسِ اماره (۱) را از هوی و دلبخواه نفس که بسبب معاصی مایه هلاکت است ، خود را از آن بازداشت و جلو هوای نفس گرفت ، بهشت برین جایگاه او است ،

(۱) نفسی که بسیار امر کند و دستور دهد .

تأمل نمودم ، یقین داشتم که قرآن حق است و صدق ، به جدیت تمام بر مخالفت بانفس اماره همت گماشتم ، و نگذاشتم که درراه عصیان گام بردارد تا اینکه از این سعی و تلاش دست از عصیان کشید و درگام برداشتن بسوی خدای متعالی بفرمان آمد .

سوّمین فائده :

اینکه دیدم هر يك از مردم كوشش خود را در جمع کردن مال دنیا بکارمیبرد ، و موقعیکه مال را بدست آورد ، آن را محکم میگیرد تا دیناری از آن از دستش بیرون نرود ، من در فرموده پروردگار متعال ، در آیه ۹۶ سورة النحل اندیشیدم که میفرماید : ﴿ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ ﴾ آنچه در دست شما است از بین میرود و آنچه درراه خیر صرف کردید و ثواب آن نزد خدا گذاشتید باقی میماند و از بین نمیرود ،

این است که کوشیدم تا آنچه مال دنیا بدست میآوردم درراه خدا تعالی صرف نمایم ، مال را میان فقراء و مساکین قسمت نمودم تا ذخیره و پس اندازی برای من نزد خدای متعال باشد .

فائده چهارم :

اینکه دیدم بعضی از مردم شرف و عزت خود را در بسیاری قوم و عشیرت میدانند و خود را به بسیاری قوم و عشیرت عزیز میپندارند اینست که به قوم و طائفه خود می نازند ، و مردمی دیگر عزت و شرف خود را در ثروتمندی و بسیاری اولاد میدانند و گمان میکنند کسیکه دارا و فرزند زیاد دارد در میان مردم عزیز است اینست که به مال و اولاد خود می نازند ، و بعضی گمان کرده اند که شرف و عزتمندی در غصب اموال مردم و ستم کردن ب مردم و ریختن خون مردمان است ، این است وقتی که دست شان دراز است و مال مردم بزور میگیرند و ظلم روا میدارند و خونریزی براه می اندازند خیال میکنند در عزت و سرافرازی هستند و به این اعمال ناروامی نازند ،

و گروهی عقیده دارند که عزت و سرافرازی در تلف کردن مال و بریز و بپاش بیجا است ، اینست که به بریز و بپاش خود مینازند ،

و من تأمل و بررسی نمودم فرموده پروردگار در آیه ۱۳ سوره الحجرات که فرمود : ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ : بزرگوارترین شما نزد پروردگارتان پرهیزگارترین شما است ، تقوی و پرهیزگاری را برگزیدم ،

و یقین کردم که قرآن حق است و صدق ، و معتقد شدم که آن

چهار گروه همه گمان و پندارشان باطل است .

فائده پنجم :

اینکه دیدم مردم به بدگوئی یکدیگر مشغولند ، و غیبت و پشت سرگوئی همدگر را نُقل زبان خود میدانند ، باعث بدگوئی یکدیگر و غیبت همدگر در حسد یافتن که بسبب مال و یا جاه و یا علم ، حسدِ همدگر میخورند ،

من تأمل و بررسی نمودم فرموده پروردگار متعال در آیه ۳۲ سورة الزُخْرُفُ ، که فرمود : ﴿ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴾ ما قسمت نمودیم میان مردم اسباب زندگانی شان در دنیا از مال و جاه و علم ،

و یقین کردم که خدای متعال از ازل ارزاق را قسمت فرموده ، این است که حسد کسی نخوردم و راضی شدم به قسمت خدای متعال .

فائده ششم :

اینکه دیدم مردم برای غرض و سببی بایکدیگر دشمنی دارند ، من تأمل نمودم در فرموده خدای متعال ، در آیه ۶ سورة فاطر که میفرماید : ﴿ اِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوْهُ عَدُوًّا ﴾ شیطان دشمن واقعی شما است ، شما او را بدشمنی بگیرید .

ویقین کردم که درست نیست دشمنی کردن مگر با شیطان ،
بنابراین باهیچکس غیر از شیطان دشمنی نکردم ،

فائده هفتم :

اینکه دیدم هرکسی به کوشش خستگی ناپذیر در طلب قُوت و زندگانی است ، همه خلق و جمیع مردم با کوشش و تلاش هرچه بیشتر در طلب روزی هستند ، بجائیکه در این راه از افتادن در شبهه و حرام و خواری کشیدن و نقصان دیدن پروا ندارند ، من تأمل نمودم در فرموده خدای متعالی در آیه ۶ - از سوره هود : ﴿وَمَنْ دَابَّةٌ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا﴾ نیست جُنُبْنَدَه ای بر زمین مگر اینکه روزیش بر خدای متعال است ، هر موجود زنده ای که بر زمین می رود خدا روزی او را ضمانت فرموده است ، از اینراه بیقین دانستم که روزی من بر خدای متعال است و خدا روزیم را ضمانت فرموده است ، و بنا برآن بعبادت خدای متعال مشغول شدم و طمع از غیر خدا بریدم .

فائده هشتم :

اینکه دیدم هر یکی اعتماد بر مخلوق نموده ، بعضی از مردم تکیه و اعتماد شان بر درهم و دینار است ، و بعضی تکیه و اعتماد شان بر مال و مُلک است ، و بعضی تکیه و اعتماد شان بر پیشه

و کسب و صناعت است ، و بعضی بر مخلوقی مثل خود اعتماد کرده اند ،

و من تأمل نمودم در فرموده خدای متعالی در آیه ۳ سوره الطلاق : ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ و کسیکه توکل بر خدا نماید ، و کارهای خود را به او واگذارد ، خدا کفایت کننده او است ، یقیناً خدا بآنچه بخواهد میرسد ، خدا برای هر چیزی از گرانی و ارزانی و تنگی روزی و فراخی روزی وقتی قرار داده است ، مَنْ بَرَّخْدَايِ خُودِ تَوَكَّلْ نُمُودِم ، او سبحانه کفایت من است و چه خوب کفایت کننده ای است .

شقیق گفت : ای حاتم خدا تو را موفق فرماید ، من نظر کردم در تورات و انجیل و زبور و فرقان^(۱) (قرآن) ، دیدم این چهار کتاب آسمانی بر همین هشت فائده می چرخد ، کسیکه به این هشت فائده عمل نماید مثل این است که به هر چهار کتاب آسمانی عمل کرده است .

(۱) تورات = کتابیکه بر حضرت موسی نازل گردیده

انجیل = کتابیکه بر حضرت عیسی نازل گردیده

زبور = کتابیکه بر حضرت داود نازل گردیده

فرقان یا قرآن = کتاب ما مسلمانان است که آن کتاب ناسخ کننده تمام

کتابهای آسمانی ما قبل آن است . که بر آخرین پیغمبران حضرت محمد =

ای فرزند !

دانستی از این دو حکایت که نیاز به علم بسیار نداری ، و حالا روشن می‌سازم برایت ... آنچه را که واجب است برکسیکه می‌خواهد راه حق بگیرد ،

بد آنکه لازم است برای کسیکه می‌خواهد راه حق بگیرد :
شیخ مُرشد مُربی : یعنی استادی که راهنما و تربیت دهنده باشد ، تا هر خُلق و خوی بدی از او بیرون کند ، و بجای آنها خوشخوئی قرار دهد ،

و معنی تربیت شباهت کاربرزگردد ، که خار و خاشاک و گیاهان خود رو و زیانمند را از میان زراعت بیرون می‌آورد ، تا زراعت و کشتکاری او بخوبی رُشد و نُمُو نماید و حاصل خوبی بدهد ، استاد مُربی هم کوشش مینماید تا اخلاق ناپسند شاگرد خود را از او دور سازد و بجای آنها او را به اخلاق پسندیده آراسته دارد ، تادلش بتواند مظهر انوار گردد ،

و طالب راه حق ناگزیر است از پیروی استادی که او را تربیت نماید و راهنمای او بسوی خدای متعال باشد دریغ نکند .
برای اینکه خدای متعالی پیغمبرانی بسوی بندگان فرستاد تا بندگان را بسوی خدا راهنمایی کنند ،

= صلى الله عليه واله وآبائه من الأنبياء والمرسلين وسلم أجمعين میباشد . (ناشر عفی عنه).

و موقعیکه سرور انبیاء صلی الله علیه وعلیهم وسلم رحلت فرمود : خلفاء راشدین جانشینی ایشان نمودند تا مردم را بسوی خدا راهنمایی کنند ،

و شرط صلاحیت شیخ و استاد مُرَبِّی تا جانشینی پیغمبر را بتواند ، این است که عالم ودانا باشد ، و هر عالمی شایستگی جانشینی پیغمبر را ندارد ، و من اکنون بعضی از نشانه های عالمی که این صلاحیت را دارند بر سبیل اختصار روشن میسازم ، تا هر کس این ادعاء را نکند که او استاد مُرَبِّی و شایسته جانشینی پیغمبر است ، و میگویم :

کسی صلاحیت استادی این را دارد که از حُبّ جاه و حُبّ دنیا روگردان باشد ، و خود استاد بردست استادی دیگر تربیت شده و روش راهنمایی خلق و دعوت شان بسوی خدا را فرا گرفته باشد ،

همچنین اُسْتادِ اُسْتاد او بردست استادی تربیت شده باشد ، تا این متابعت و پیروی سلسله مانند به سید المرسلین صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم برسد .

دیگر اینکه استاد آموزنده و تربیت دهنده ریاضت و آموزش خود را : از کم خوراکی و کم سُخنی و کم خوابی ، و بسیاری نماز و روزه و صدقه بخوبی انجام داده باشد ، و بسبب متابعت شیخ و استاد بصیر ودانا ، و محاسن اخلاق از صبر و حلم و علم و نماز

و شکر و توکل و یقین ، و سخاوت ، و قناعت ، آرامگی و آهستگی ،
 و صدق ، و وفاء ، و وقار ، و آرامش ، و تائنی و امثال اینها از
 صفات پسندیده جزء اخلاق او شده باشد ، چنین شیخ و استاد ،
 نوری است از انوار خاتم الرُّسُل صلی اللہ علیہ وسلم که
 شایسته است اقتداء به او نمودن ،

ولیکن وجود چنین شیخی نادر و کمیابتر از کبریت احمر
 است ،

(مقصود از کبریت احمر : آنچه قُدَمَاء آن را ماده ای
 میدانسته اند که مثلاً مس را تبدیل به طلا میکند) .

و کسیکه سعادتش اورایاری کرد و چنین شیخی را بدست
 آورد و شیخ هم اورا بشاگردی پذیرفت ، شایسته و لازم است که
 احترام آن شیخ را در ظاهر و باطن بجا آورد ،

احترام شیخ در ظاهر : این است که باشیخ مجادله نکند ،
 و حُجَّت گیری نکند ، و اگرچه بداند که شیخ او در اشتباه است ،
 که در هر مسأله حُجَّت گیری شایسته نیست ،

و جلو شیخ سَجَّاده خود را نیندازد مگر وقت اداء نماز ،
 و همینکه از نماز فارغ شد سجاده را جمع کند ، و در حضور
 شیخ نمازهای نافله بسیار نخواند (بلکه شیخ به او کار داشته
 باشد و بسیاری نوافل را بسر پیچی از فرمان شیخ و نرسیدن به
 دروسی که برای سالک ضرورت دارد تعبیر شود) .

و بفرمان شیخ تا آنجا که می‌تواند عمل نماید ،

و اما احترام شیخ در باطن ، عبارت از اینست آنچه را که از شیخ در ظاهری شنود و می پذیرد در باطن درگفتار و در کردار به انکار آن برنخیزد ، تا صفت نفاق نگیرد ، و اگر دید که نمیتواند که در باطن انکار نکند ، ترك صحبت آن شیخ نماید تا وقتی که بتواند در ظاهر و باطن همراه شیخ باشد ،

و باید سالک راه آخرت پرهیزد از همنشینی دوست بدّ ، تا بتواند دوستی شیاطین انس و جنّ از دل خود دور کند ، و دل خود را از شیطنّت پاک نگهدارد ، و در حال سلوک و دانش آموزی بینوایی را بر ثروتمندی ترجیح دهد ، (که ایام طلب علم به تجرّد بهتر میتوان به درس و عبادت و تحقیق رسید) .

بعد از آنچه که یاد شد ، بدانکه تصوّف دو خصلت دارد :
استقامت ، و حُسن خُلُق ،

۱ - استقامت : بمعنی مستقیم بودن بر جاده شریعت ، که تا بتواند سرموئی از جاده شریعت عدول نکند ، و حفظ آرامش و سکون با مردم ، بنا بر آن :

هر کسی که بر جاده شریعت مستقیم بود ، و رفتارش با مردم خوب بود و معامله یعنی رفتارش با مردم به حلم و بردباری بود :
اوصوفی است ،

و استقامت : بمعنی مستقیم بودن بر جاده شریعت چنانکه

گفتیم : قربانی کردن حظوظ نفس برای رسیدن به سعادت ابدی است ، بدین معنی که آنچه شریعت بآن امر فرمود بی درنگ بجا آورد ، و آنچه شریعت از آن منع فرمود خود را از آن دور دارد ، و در تماشای امور خود میانه روی را برگزیند چه در خوراک و چه در آشامیدنی و چه در لباس و چه در کار خلاصه در همه کار میانه روی را برگزیند که خیر الامور اوسطها ،

و حُسْنُ خَلْقٍ و خوشخوئی بامردم ، عبارت از اینست که مردم را وادار نکنی که آنچه تو می خواهی انجام بدهند ، بلکه حُسْنُ خَلْقٍ این است که تو مراد مردم را تا آنجا که برخلاف شریعت نیست انجام دهی ،

* * *

بعد از آنچه که یاد شد ، از من پرسیده بودی که عُبُودِيَّتٌ و بندگی کردن برای ربّ العالمین چگونه است ؟

عُبُودِيَّتٌ : سه چیز است :

یکم : محافظت و نگهداری شریعت ،

دوم : رضا و خوشنودی به قضاء و قدر و قسمت و نصیبی که

خدا برایت معین فرمود ،

سوم : در راه رضای خدا سبحانه و تعالی ، تَرَكْ رِضَايَ نَفْسِ

نمودن ،

(چه دستورهایی پسندیده : کسیکه در نگهداری شریعت خود

را از آلودگی به معاصی باز میدارد و جلو خود میگیرد ، و در
 رضا و خوشنودی به قضاء و قدر خاطر خود را آسوده میسازد ،
 باکسی دشمنی نمیکند حسد کسی نمیخورد ، حرص و طمع
 پیشه نمیکند ، سعی و کوشش خود را در راه مشروع بکارمی
 میبرد و به نتیجه آن خوشنودی دارد ، و در راه رضای خدای
 متعال رضای نفس خود را کنار میگذارد ، در همه کارش و همه
 گفتارش رضای خدا میجوید ، باور بفرمائید که چنین کسی
 نیکبخت و نیکنام و نیک فرجام در دنیا و آخرت است .

* * *

و پرسیدی از من که توکل چگونه است ؟!

تَوَكَّلُ : عبارت از این است : که عقیده ات بخدای متعال آن
 چنان مُحَكَّم و قوی باشد ، که یقین داشته باشی آنچه خدای
 عزوجل برایت نوشته ساخت به تو میرسد و اگر چه همه جهانیان
 دست بدست هم بدهند تا بتونسد ، و آنچه خدای تبارک و تعالی
 برایت ننوشت به تو نمیرسد و اگر چه همه جهانیان به یاری دادند
 برخیزند (۱) ،

(۱) (این شرح از امام غزالی رحمه الله تعالی معنی قسمتی از حدیث ابن
 عباس است رضی الله عنهما که در شرح اربعین نووی به بسط
 و تفصیل نوشته ام و معنی آن چنین است : روزی عبد الله بن عباس
 پشت سر رسول الله بر شتر سوار بود ، رسول الله صلی الله علیه =

وَأَزْ مِنْ پُرسیدی که اخلاص کدام است !؟

اخلاص عبارت از این است که کارهایت همه برای خدا باشد، نه ستایش مردم تو را خوش آید ، و نه نکوهش مردم تو را از کار بازدارد ، وقتی که دیده دَلَّتْ متوجه درگاه خدای متعال است مدح و ذمّ مردم بر تو اثری نمیگذارد ،
و این را بدان که رِيَاءٌ از تعظیم خَلْقِ سرچشمه میگیرد ،

== وَاَلِه وَصَحْبِه وِسْلَمْ بِه عَبْدِ اللّٰهْ بِنِ عَبَّاسٍ فَرَمُوْدُ : اَيُّ غُلَامٌ : (ای کودک) چند کلمه به تومیآموزم : خدا را نگهدار تا خدا تو را نگهدارد : (بفرمان او باش تا حاجتت روانماید) خدا را نگهدار تا خداتارا روبروی خودبینی (خلاف فرمان خدانکن تاهیشه خدا دستگیرت باشد) اگر خواهش نمائی از خدا بخواه ، و اگر کومک خواستی از خدا کومک بخواه (یعنی همت بلند دار و از مخلوق همچون خود چیزی مخواه آنچه خواهی از خدا بخواه که بر همه چیز توانا است) و یقین داشته باش که اگر خدا چیزی برایت نوشته باشد حتماً به تو میرسد و همه خلق نمیتوانند مانع رسیدن آن به توشوند ، هر نفعی که خدا برایت نوشته ساخت حتماً آن نفع به تو میرسد ، و اگر همه خلق همدست شوند که ضرری به تو برسانند نتوانند مگر آن ضرری که خدا بر تو نوشته است به تومیرسد ، قلم ها برداشته شد ، و نامه ها خشک شد ، (یعنی آنچه نوشته خلق بوده نوشته شده زیادو کم نمیشود) برای کسیکه ایمان قوی دارد و فرموده خاتم الانبیاء از صدق دل می پذیرد چقدر مایه آرامش قلب است ، تا انسان کوشش خود بکار ببرد ، اگر موفق شدشکر خدا بجا آورد ، و اگر موفق نشد هم بداند که صلاح حال او است و صبر کند) .

و علاج ریاء این است که یقین بدانی که خَلْق همه مُسَخَّر فرمان خدا هستند و توانا خدائی که همه مقهور قدرت و توانائی او هستند ، وقتی که حقیقت از اینقرار است اعتماد خود را بر خدای توانا قرار ده ، و حساب خلق را در اینکه نمی توانند به کسی بدو خوبی برسانند مگر به مشیئت خدا تعالی خلق رامانند جماد بپندار ، تا کمال راحت ضمیر بیابی و از متهم کردن خلق بحسد و غیره نجات بیابی ، و بدان که تا وقتی که عقیده ات بر این باشد که نفع و ضرر تو بدست خلق است نمیتوانی از ریاء ایمن شوی ، (در مورد اخلاص و ریاء در کتاب ریاض السالکین شرح بستان العارفین به تفصیل شرح و بسط نموده ایم ، برای اطلاع بیشتر از اقوال علماء به آن کتاب مراجعه شود).

* * *

ای فرزندان !

و آنچه باقی ماند از سؤالات جواب آنها می یابی در کتابهایی که تصنیف کرده ام ، از آن کتابها بخواه ، و از نوشتن بعضی از آنها خودداری کردم .
تو بآنچه میدانی عمل بکن ، تا آنچه نمیدانی بر تو معلوم شود ،

رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم فرمود : « مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَرَثَهُ اللهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ » ، رواه ابو نعيم عن انس ،

کسیکه عمل نمود بعلم خود ، خدای متعال به او برساند علم آنچه ندانسته بود ،

* * *

ای فرزندان !

بعد از امروز از من میپرس آنچه را که فهم آن بر تو مشکل شده است مگر به زبان دل :

خدای متعال فرمود در آیه ۵ سورة الْحَجْرَات : **وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ** ، اگر این مردمی که از پُشتِ خانه توراصدا میزنند صبر میکردند تا خودت بسوی ایشان بیرون بروی یقیناً بهتر بود برای ایشان (مردمی از غیر مدینه بمدینه میآمدند و بیرون از خانه پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - با آواز بلند صدامیزدند : **يَا مُحَمَّدُ أَخْرُجْ إِلَيْنَا** : ای محمد از خانه بیرون آی و بیاییش ما ، خدای متعال آنان را آموخت که درباره خاتم الانبیاء صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم ادب کامل بکار ببرند ، و در حضور رسول الله صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم آواز خود را بلند نکنند ، و صدازدن پیغمبر را مانند صدازدن یکد گر قرار ندهند ، که این رسول الله است ، وقت او بروظائف رسالت توزیع شده و شاید موقعیکه آنان رسول الله را صدا میزنند ، رسول الله مشغول نزول وحی باشد ، بنابراین صبر کنند تا رسول الله خودش از خانه بیرون آید و او را ملاقات

کنند ، و در غیراینصورت اگر ادب لازم را رعایت نکنند ممکن است اعمال شان نابود شود بدون اینکه خودشان آن را بدانند ، عبد الله بن عباس رضی الله عنهما برای فراگرفتن قرآن بمنزل ابی بن کعب رضی الله عنه می آمد ، و بیرون از در میایستاد و صبر میکرد تا ابی از خانه بیرون آید ، وقتی که ابی به ابن عباس گفت : من از کارتو در شگفتم ، چرا در نمیزنی؟! ابن عباس گفت شنیده ام که خدا فرموده است اگر مردم صبر میکردند تا پیغمبر خودش بیرون بیاید برای شان بهتر بود ، و عالم در قوم خود بمنزلت پیغمبر در امتش میباشد) .

غزالی فرمود :

و بپذیر نصیحت خضر علیه السلام : موقعیکه به موسی علیه السلام گفت : ﴿فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾^(۱) : در باره چیزی از من مپرس تا اینکه من خودم از آنچه میخواهی بپرسی یادنمایم ، معنی آن چنین است : شتاب نکن تا وقت آن برسد ، که موقعیکه وقت روشن کردن آن رسید قضیه بر تو معلوم میشود و آن رامی بینی .

و خدای متعال فرمود : ﴿سَأْرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُون﴾^(۲) ، من بزودی نشانه های قدرتم را به شما نشان میدهم

(۱) سوره الکهف : آیه ۷۰ . (۲) الانبیاء : آیه ۳۷ .

شماشتابزدگی نکنید و یقین بدان که باید سیرو سیاحت داشته باشی در راه طلب علم تا بمطلب بررسی چنانکه خدای متعال فرمود : ﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا﴾^(۱) آیا نرفتند در زمین : آیا سیروسیاحت نکرده اند بر روی زمین تا بنگرند و بیچشم خود فرجام بد بزهکاران را ،

* * *

ای فرزند !

قَسَمُ بِخدا : که اگر در این راه تصوَّف : (که اصل آن استقامت و خوش اخلاقی و مجاهدات بانفَس و پاک سازی دل و با ادب بودن در مقابل شریعت و شکیبائی و بردباری و آرامش باداشتن نیرو و توانائی است) بروی ، در هر منزل از این راه عجائب و شگفتیهامی بینی : (روح بزرگواری و گذشت را در وجود خودمی بینی و تعظیم شریعت و امر الله را مشاهده مینمائی ، و شفقت بر خلق را احساس میکنی و چنان خواهی شد که گوئیا سراپای وجودت عوض گردیده است : نه از حسد در آن خبری است نه از کینه توزی در آن اثری هست ، میخواهی هر خیری که میتوانی بخلق برسانی و طاعت حق تعالی و خدمت خلق باهم جمع نمائی) در این راه جان بفشان که سرمایه این

(۱) سوره الروم : آیه ۹ .

جان بازی است، (وصوفی جان به کَفُّ ، گذارده در راه دعوت بسوی خدا گام برمیدارد) چنانکه ذُو النُّون^(۱) مصری رحمه الله تعالی به یکی از شاگردانش گفت : اگر میتوانی در این راه دست از جان بکشی بیا، وگرنه خود را مشغول به تَرُهَات^(۲) صوفیه نکن، (یعنی تصوّف برپایه تلاش و اجتهاد و دست از جان شستن در راه دعوت بسوی حق تعالی است ، اگر مرد میدان هستی و میتوانی در راه خدای متعال جان ببازی بیاکه این راه راه تو است و در غیر اینصورت چنانچه طالب تَرُهَات

(۱) أَبُو الْفَيْض : ثوبان بن ابراهیم : ذی النون مصری : در اواخر ایام منصور خلیفه عباسی بدنیا آمد نزد امام مالک و لیث بن سعد و ابن لهیعة و خُوَاص و غیر شان کسب علم نموده ، ابو عبد الرحمن سلمی : فرمود : ذُو النُّونُ اولین کسی است که در شهر خود در ترتیب احوال صوفیان سخن گفت ، ذُو النون دانشمندی فصیح و باحکمت بود ، متوکل خلیفه عباسی به او گفت که مردم تو را زندیق میگویند ، تو خود چه میگویی ، ذُو النون گفت اگر بگویم مردم راست میگویند دروغ بخود گفته ام و اگر بگویم مردم دروغ میگویند خود را تزکیه نموده ام ، متوکل او را دا نا و جلیل القدر یافت و از اوراضی شد، وفات او بسال ۲۴۵ هجری قمری است و در جیزه مد فون است ، از او کلمات بسیار نقل شده رحمه الله تعالی (از تعلیقات محمد حجار بریستان العارفین ، و تعلیقات علی محی الدین قره داغی به کتاب «ایها الولد» امام عزالی رحمه الله تعالی .

(۲) ترهات = باطیل = بلاها = راههای فرعی .

وکارهای بیهوده هستی در این راه گام منہ و خود را به اباطیل
دلخوش نکن).

* * *

ای فرزند!

من هشت پند به تو میدهم و تو این پندها را از من بپذیر تا
علم تو در روز قیامت دشمنت نگردد ، به چهار تا از این پندها
عمل کن ، و چهار دیگر را ترک کن :

اما اولین چیز که باید آنرا ترک گوئی : تا آنجا که

میتوانی با هیچکس به مناظره و مجادله نپرداز ، برای اینکه
در مناظره و مجادله آفتهای بسیار است و گناه آنها از نفع آنها
بیشتر است ، از اینراه که مجادله منبَع هر خَلْق نکوهیده ای
است ، مانند ریا و حسد و کبر و کینه توزی و دشمنی
و فخر فروشی و غیر اینها ، که اینها همه مولود مجادله است .

بله : اگر میان تو و شخصی مسأله ای پیش آمد یا میان تو
و جماعتی واقعه ای پیش آمد و اراده تو این بود که حق را
اشکار نمائی تا حق ضائع نشود ، در این صورت بحث و مجادله
درست است .

و اما برای اینکه معلوم شود اراده تو اظهار حق است دو
علامت وجود دارد ، علامت اول اینکه برای تفرق نکند که حق
بر زبان تو ظاهر شود و یا بر زبان دیگری .

علامت دوم اینکه بحث و مجادله درخَلْوَتُ که فقط تو و شخص مقابل هستی محبوب تریاشد نزد تو از اینکه بحث و مجادله ات در حضور مردم باشد .

وگوش کن که در اینجا فائده ای برایت یادکنم ، و آن اینکه بدانی که سؤال از مشکلات نمودن مانند بیان مرض قلب است نزد طبیب ، و جواب آن کوشش است برای بهبود بیماری قلب ، و بدانکه مردم نادان بمنزلت کسانی هستند که دل شان بیمار است ،

و دانشمندان بمنزلت اَطْبَاءِ بیماری قلب ها میباشند ، عالی که ناقص است علاج را بخوبی نمیتواند کرد . (اوپاید اول نقص خود را مرتفع کند تا علاج بیماران را بتواند کند) .
و عالم کامل علاج هر مرضی نمیتواند کند ، بلکه او علاج مرضی میتواند کرد که امیدواری قبول معالجه از او دارد و امید حصول بهبودیش است .

چنانچه بیماری مُزْمِنِ و غیر قابل علاج باشد ، آنجا است که مهارت طبیب این است که به او بگوید بیماریت قابل علاج نیست ، خود را مشغول درمان آن نکن که این مشغولیت بیفائده تضييع عُمُر است ، پس از آن ، بدانکه مرض جهل و بیماری نادانی بر چهار نوع است :

از این چهار نوع ، يك نوع قابل علاج است و باقی قابل

علاج نیست ، اما آن سه نوعی که قابل علاج نیست :

نوع اول که قابل علاج نیست: کسیکه سؤال و پرس او و اعتراض گرفتن از طریق حَسَدٌ و بُغْضٌ است ، چنین کسی هر چند به بهترین جواب و روشن ترین جواب پاسخ او گوئی ، بُغْضٌ و عداوت و حسدش بیفزاید ، چنین کسی بهتر است که جوابش ندهی ، چنانکه گفته شده :

كُلُّ الْعَدَاوَةِ قَدْ تُرْجَى إِزَالَتُهَا إِلَّا عَدَاوَةَ مَنْ عَادَاكَ عَنْ حَسَدٍ: هر دشمنی ممکن است امید برطرف شدنش باشد . مگر عداوت کسیکه باتو دشمنی از روی حسد دارد ، که شایسته است از او روی بگردانی ، و او را بایماریش بحال خودگذاری ، خدای متعال فرمود : ﴿فَاعْرِضْ عَمَّنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾ (۱) .

روی بگردان از کسیکه از قرآن روگردان شد و نخواست مگر زندگی دنیوی را ، (یعنی کسیکه از قرآن روگردان شد و راهنمای سعادت رانادیده گرفت او طالب هدایت و سعادت نیست ، روی از او بگردان که او قابل رهنمائی نیست) ،

و حسود در همه آنچه میگوید و میکند آتش به خَرَمَنِ عِلْمِ خود میزند ، و در حدیث صحیح است : «الْحَسَدُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ» (۲) الحدیث : حَسَدٌ است که حسنات

(۱) النجم: آیه ۳۹ . (۲) رواه أبو داود وابن ماجه عن انس رضی الله عنه

وخویبهای شخص را از بین می برد آنچنانکه آتش هیزم را
میخورد و می سوزاند ،

نوع دوم که قابل علاج نیست: اینکه عِلَّتْ او از حَمَاقَتْ باشد،
اینهم قابل علاج نیست، چنانکه عیسی علیه السلام گفت : من از
زنده کردن مردگان عاجز نشدم، واز علاج احمق عاجز شدم ،
شاعر گفت :

لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ يُسْتَتَبُّ بِهِ

إِلَّا الْحَمَاقَةَ أَعْيَتْ مَنْ يَدَاوِيهَا :

هردردی درمانی دارد که بآن معالجه بشود و بهبود بیابد ،
مگر بیماری حماقت که عاجز کرد کسی را که میخواهد آن را
درمان نماید .

(ومثال آن احمق مثال) مردی است که مدّت کوتاهی به طلب
علم پرداخت ، واندکی از علم فراگرفت ، اندکی از علوم عقلیه
وشرعیّه آموخت ، او از یک دانشمند بزرگی که عمر خود را در
تحصیل علم شرعی و عقلی، بکار برده ، می پرسد و اعتراض
میگیرد وجواب او رانمی پذیرد ، این احمق چنین پنداشته است،
که هرچه فهم آن برای او مشکل است ، برای آن عالم بزرگ هم
فهم آن مشکل است ، چنین کسی که اینقدر نمیداند ، سؤال او
از حماقت است ، وجواب احمقان خاموشی است، جواب او
ندادن بهتر است،

نوع سوم که قابل علاج نیست :

کسیکه سؤال او برای استفاده است ، سؤال میکند وجوابش میگویند ، اما بلید و کَوَدَن و نا فهم است ، نمی تواند که بفهد ، چنین کسی هم نمی شاید خود را مشغول جواب ا و کردن ، چنانکه : رسول الله - صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم فرمود «نحن معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم» (علی محیی الدین قره داغی نوشته است که : حافظ سخاوی فرموده است : این حدیث را ابو الحسن از ابن عباس مرفوعاً روایت نموده آن شاهدهی است از حدیث مالک از سعید بن المسیب مُرْسَلًا :

ما گروه پیغمبران بما امر شده که بامردم بقدر عقل شان سخن بگوئیم) .

* * *

و اما آن نوعی که قابل علاج است .

بیماری نادانی شخصی است که طالب راهنمایی است و عقل و فهم دارد ، و حَسَد و خشم و شهوت هم بر او چیره نشده است و حُبّ جاه و مال بردل او مُسْتَوَلی نگشته است ، و طالب راه راست است ، و سؤال و اعتراض او از روی حَسَد و عناد و امتحان نیست ، چنین کسی نادانیش قابل علاج است و بجا است که

مشغول جواب دادن به سؤال او بشوی ، بلکه واجب است بر تو
جواب سؤال اوگفتن.

* * *

دومین چیز که باید آن را تَرَکِ کوئی :

حَدْرٌ و پرهیزاست از اینکه واعظ و یاد آور باشی، برای اینکه
این کار آفتهای بسیار دارد ، مگر اینکه قبل از وعظ و پند مردم ،
خودت عمل بگفتارت بنمائی و بعد مردم را بآن پندبدهی، بنابراین
بیندیش بآنچه به عیسی بن مریم گفته شد :

«يَا ابْنَ مَرْيَمَ عِظْ نَفْسَكَ ، فَإِنَّ اتَّعِظْتَ فَعِظِ النَّاسَ ، وَالْأَفْسَحُ
مَنْ رِيكَ» ای پسر مریم : اول بخود پندبده ، اگر پندخود را
بکاربستی مردم را بآن پندده، وگرنه شرم کن از پروردگارت، (که
بمردم پندی بدهی که خودت بآن عمل نمی نمائی) و اگر به وعظ
و پند دچارشدی از دو خَصَلَتِ پرهیز:

خصلت اول که باید از آن بپرهیزی : (تَكَلُّفُ است) : خود را
زحمت دادن باوردن سخن آرائی به اشارات و طأمات و عبارت
پردازى به آیيات و أشعار اینرا تکلف مینامند .

برای اینکه خدای متعال دوست نمیدارد متکلفان را ، (و در
صحیح بخاری آمده است که عمر رضی الله عنه فرمود : نُهَيْتُنَا
عَنِ التَّكْلِيفِ: ما منع شده ایم از تَكْلُفُ)

تَكْلُفُ یعنی خود را بزحمت انداختن ، مثلاً کسیکه مهمانی به

او وارد شد نان دارد که برای مهمان بیاورد میرود جامه خود را
 کرو میگذارد تاغذای لذیذ برای مهمان بیاورد ، میتواند مطلبی
 را بزبان ساده بیان نماید ، به عبارتهای سنگین نا معروف آن را
 شرح میدهد و خود و مردم را بزحمت می اندازد ، و در کلام الله ،
 آمده که : ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ
 الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ (۱).

بگو - یا رسول الله - که من برتبلیغ قرآن مزدی از شما
 نمیخواهم و از مُتَكَلِّفان نیستم که از پیش خودم چیزی بگویم ،
 وَتَكَلَّفَ وقتی که از حد بگذرد برغفلت قلب و خرابی باطن شخص
 متکلف دلالت میدهد .

و معنی تَذَكِيرٌ و یاد آوردی این است که : بنده بیاد داشته
 باشد آتش آخرت که دوزخ است و بیاد داشته باشد تقصیر
 خودش در طاعت خدای متعال ، و در عُمر گذشته اش بیند یشد
 که آن را بیهوده بیاد داده است ، و فکر نماید درگذراند هائی که
 از پیش دارد : (از سلامت نماندن عاقبتش از ایمان ، و با خود
 بیند یشد که لحظه مرگ ملك الموت با او چگونه رفتار میکند ،
 و بخاطر بیاورد سؤال و پُرسی که در قبر از او میشود ، و ببیند که
 حالش در روز قیامت و احوال آن چگونه است ، و آیا میتواند از

(۱) سوره ص : آیه ۸۶ .

پلی که بردوزخ کشیده شده بسلامتی بگذرد ، ویا اینکه نمیتواند از پل صراط بسلامتی بگذردویه دوزخ خواهد افتاد ، ویا در این مسائل همیشه دردل تازه نماید) ، تابیند وقتی که ایمان دارد ، چگونه این مسائل وترس ورعب آنها ، آرام وقرار از او میگیرد ، جوشیدن این آتوها در دل ونوحه وفغان از این مصیبتها : تذکیر ویا در آوری نامیده میشود .

اما وعظ یعنی : با خبر ساختن مردم ، وآگاه ساختن شان براین چیزها ، واطلاع دادن شان بر تقصیر وتفريط شان ، وبینا ساختن شان به عیبهای شان ، تا گرمی این آتوها به اهل مجلس برسد ، وایشان را بترساند ، تا عمر از دست رفته را تدارک جویند بقدر طاقت شان ، وحسرت وافسوس خورند برعمر برباد رفته درغیر طاعت خدای تعالی ، این جمله هارادر راه دعوت بسوی خدا ، وعظ مینامند .

ووعظ وارشاد باید بدینگونه باشد : چنانکه اگر بینی سیل آب بسوی خانه کسی هجوم آورده واو وبستگانش همه درخانه هستند ، باواز بلند میگوئی : بیدار شوید ، بیدار شوید ، واز سیل عظیم آب که بسوی خانه تان میآید بگریزید ،

* * *

بین که در چنان حالتی که میخواهی کسانی را که در خطر

هستند نجات دهی ، آیا درچنان حالتی که میخواهی صاحب خانه را از هلاکت رهایی دهی ، دلت میخواد که عبارت را به سجع و قافیه آراسته داری ؟ واز اظهار نکته های نغزو اشاره های ظریف بعبارت سازی پردازی ؟! یقیناً نه ، بنابراین حال واعظ باید آنچنان باشد که مردم را از خطر نجات دهد وهرعبارتی ساده ترومفهوم تر بکار برد واز سخن آرائی بپرهیزد (برای اینکه مقصود از وعظ راهنمایی بسوی موارد خطر است تا مردم از آنها بپرهیزند ، ونتیجه وعظ براه راست رسیدن مردم است تابفکر نیکبختی دنیا و آخرت خود باشند).

خَصَلَّتْ دَوْمٌ که باید از آن بپرهیزی : اینکه هَمَّتْ این نباشد که مردم بر انگیخته شوند وبفریاد و فغان پردازند و گریبان راچاک دهند ، تاگفته شود مجلس وعظ فلان واعظ چقدر گرم و خوب بود ، برای اینکه چنین هَمَّتْ وقصدی مِیل بسوی دنیا وریاء را بیاد میآورد ، واین نتیجه غفلت قلب است ، بلکه باید هَمَّتْ وعزمت این باشد، که مردم را از دنیا پرستی بفکرت آخرت آوری ، ومردم را از گنهکاری برهانی و بسوی طاعت خدا آوری، ومردم را از حرص وطمع بسوی زُهد واستقامت بگشائی ، ومردم را از بخل وگرفته دستی به سخاوت وگشاده دستی در راههای خیر عمومی برسانی، ومردم را از غرور نجات دهی وبه تقوی وپرهیزکاری برسانی ، و آخرت را محبوب مردم سازی

تادنیا را مزرعه آخرت دانند وهرنیکی که مقدور شان باشد انجام دهند، و مردم را به عبادت صحیح آشنا سازی .
 برای اینکه غالب برطبیعت مردم ، انحراف از جاده شریعت است، وکوشش شان همه در راههایی است که خدا آنها را دوست نمیدارد ، و مشغولیت شان به اخلاق ناپسندیده است، بنابراین در وعظ وارشاد خود ، کاری کن که ترس ازخدای عزّوجل دردل شان جای گیرد ، و مردم را از ترسها وخطرهایی که درپیش دارند برحذردار ، تا شاید صفات باطن شان بدل شود، و معامله ظاهرشان عوض گردد ، و بجای حرص بردنیا ، براخرت خود حریص شوند ، و بجای رغبت در معاصی، راغب در طاعت حق تعالی گردند .

این است راه پند و نصیحت صحیح :

وهروعظی که براین راه نباشد وپال است برگوینده وشنونده، بلکه گفته شده : واعظی که براین راه نباشد ، غول ویدیوی است که مردم را از جاده صواب منحرف میسازد وبه هلاکت میرساند ، ووظیفه مردم است که از او بگریزند ، برای اینکه فسادی که از واعظ فاسد حاصل میشود از شیطان حاصل نمیشود ، وآن کسیکه دستش میرسد باید نگذارد که واعظ فاسد برمنبر مسلمانان بالارود ، و اگر برمنبر رفت او را باید از منبر بزیر آورد، که از جمله امر بمعروف ونهی از منکر است ، کوتاه

کردن دستی که می‌خواهد مردم را بفساد بکشاند .

* * *

سومین چیزیکه که باید آنرا ترك گوئی : این است که
همنشینی امراء و سلاطین را کنار گذاری ، و اگر دچار همنشینی
امراء و سلاطین شدی ، آنان را به مدح و ستایش یادکنی ، برای
اینکه هر موقع فاسق و ظالم را ستودی خدا را بخشم آورده ای ،
و کسیکه دعای طول عُمُر برای فاسقان و ظالمان میکند ، او کسی
است که دوست میدارد زمینی که خدا آن را آفرید تا محل
طاعتش باشد ، او می‌خواهد ، محل فسق و فجور و گنهکاری باشد ،

* * *

چهارمین چیزیکه باید آنرا ترك گوئی : اینست که از امراء
و حکام ، هدیه ای نپذیری ، و اگرچه بدانی که از راه حلال بدست
آورده اند ، زیرا که چشم طمع به ایشان دوختن تباهی دین را
ببار می‌آورد ، از اینزه که قبول هدیه شان به مُدَاهَنه و مصالحه با
ایشان و محبت و جانب داری ایشان میکشاند و به قبول و موافقت
با ظلم شان می انجامد ، و اینها همه تباه شدن دین کسی است که
موافقت با ظلم ایشان دارد ،

و کمترین زیان آن این است که وقتی عطای آنان پذیرفتی و از
دنیای شان استفاده نمودی محبت شان در دلت جای

گیرمیشود، و کسیکه محبت دیگری داشت ، دوست میدارد که عمرش دراز شود و دیربماند ، و در محبت بقاء ظالم، إرادۀ باقی ماندن ظلم بر بندگان خدای متعال است ، و ظلم وقتی که دیر بپاید خرابی و ویرانی ببار می آورد ، و زیانمندتر از این بردین و عاقبت کدام چیز است، و مبادا فریفته شوی به وسوسه شیطان و یا به گفته بعضی از مردم : که میگویند بهتر است از امراء و سلاطین بگیری و به فقراء و مساکین برسانی ، که خودشان در معاصی مصرف میکنند و تو برضعفاء و بینوایان مصرف مینمائی و بنابراین مصرفی که تو مینمائی از مصرف خودشان بهتر است، برای اینکه ابلیس لعین از همین راه گردن بسیاری را خرد کرده است ، کسیکه بخواهد تفصیل آفتهای آن را بداند به احیاء علوم الدین مراجعه نماید ،

* * *

«وَأَمَّا أَنْ جَهَارَ خَصْلَتِ كَمَا بَایِدَ أَنَّهُا رَا اِنْجَامِ دَهِي» :

اولین خصلتی که باید آنرا انجام دهی: اینکه معامله ات را با خدای خودت به گونه ای قرار دهی ، که اگر برده ات باتوان معامله را انجام دهد تو از او خوشنود شوی و خاطر از اوتنگ نشود و بر او خشم نگیری ، و آنچه از بنده مجازیت برای خودت نمیپسندی ، آن را از خودت برای پروردگارت نپسند ،

* * *

دومین خصلتی که باید آنرا انجام دهی : آنچه برای مردم می پسندی ، همان را برای خودت بپسند ، و آنچه را برای خود نمی پسندی برای مردم نپسند ، برای اینکه در حدیث صحیح بخاری و مسلم است: که رسول اللّه - صلی اللّه علیه وسلم - فرمود : « لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ » ایمان نمی آوردیکی از شما تا اینکه دوست بدارد برای برادرش آنچه را که دوست میدارد برای خودش، یعنی آنچه را که برای خود دوست ندارد برای برادرش هم دوست ندارد . (شرح این حدیث در شرح اربعین نووی در صفحه ۱۹۰ مفصل آمده است).

* * *

سومین خصلتی که باید آنرا انجام دهی : اینکه هر وقت علمی را خواندی یا مطالعه نمودی ، شایسته این است که هر علمی را که فرا میگیری علمی باشد که دلت را بصلاح آورد و رُوْحَت را پاکیزه سازد، چنانکه اگر بدانی که از عُمُرَتِ يَكِ هَفْتِه بيش نمانده است ، دنبال علم فقه و خلاف و اصول و کلام نگیری ، بلکه در آن عُمُرچند روزه خود را مشغول مراقبت قلب و دانستن مزایای روح و روگردانی از آنچه آنها را تَرَك خواهی گفت بکنی ، و خود را از اخلاق نکوهیده پاک سازی .
 و بکوش تا خود را به محبت خدای متعال و عبادت او و پرداختن به صفات پسندیده مشغول سازی ،

(وگریقین بدانی که از عُمَرْت بیش از یکهفته باقی نیست
معلوم است که چگونه بیدار و هو شیار خواهی شد در حالیکه
هر روز و شبی که میگذرد احتمال دارد مرگ تو در آن باشد آیا
نباید همیشه آن بیداری و هو شیاری داشته باشی) ؟

* * *

أی فرزند !

از من سخن دیگر بشنو و خوب در آن بیندیش شاید نجات
خود را در آن بیابی :

اگر بتو خبردهند که سلطان بعد از يك هفته به دیدارت میآید،
من میدانم که تو در همه آن مدّت فقط بخود می پردازی تا آنچه
نظر سلطان بر آن اُفتَد زیبا و نیکو باشد : جامه و بَدَن و خانه
و فرش و غیر اینها را پاکیزه و آراسته میسازی تا از نظر بآنها
سلطان خوش آید ،

(برای دیدار سلطان يك هفته تمام خودرا مشغول میداری
تا نظر سلطان را پسند آید ، در حالیکه سلطان هم مخلوقی همانند
تو است ، نه عُمَر و نه روزی و نه سرنوشت تو ، هیچکدام در دست
اونیست ، آیا برای خدا که عمر و رزق و نوشته و تدبیر تو همه در
دست او است و همیشه نظر او سبحانه و تعالی بسوی تو است ،
آیا برای اینکه نظر خدای عزّ و جلّ از تو بر هیچ نامطلوبی
نیفتد کوششی کرده ای ؟ اگر در این موضوع بخوبی بیندیشی

عرق شرم و خجالت سراپایت را فرا میگیرد ، خوب فکر کن ، چه وقت بیدار میشوی؟ و چه موقع از معاصی دست برمیداری و از چه موقع تصمیم قطعی میگیری که از این به بعد تمام همّ و غمّ فکرت برای بدست آوردن رضای خدای تبارک و تعالی قرار دهی)!!!!

حالا درباره آنچه اشاره بآن نمودم فکر کن ، که تو فهمیده هستی ، و برای تیز هوش يك کلمه کافی است :

نباشد این سخن پوشیده برکس^۱

گر در خانه کس حرفی بود بس^(۱)

رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم فرمود : «ان الله لا یُنظَرُ اِلی صُورِکُمْ وَلَا اِلی اَعْمَالِکُمْ وَلِکِنْ یُنظَرُ اِلی قُلُوبِکُمْ وَنِیَّاتِکُمْ» و لفظ حدیث در صحیح مسلم و مسند احمد و سنن ابن ماجه : بروایت ابی هریره رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال : «ان الله لا یُنظَرُ اِلی صُورِکُمْ وَ اَمْوَالِکُمْ وَلِکِنْ یُنظَرُ اِلی قُلُوبِکُمْ وَ اَعْمَالِکُمْ» : (تعلیقات علی محی الدین علی قره داغی بر کتاب (ایها الولد) امام غزالی) ، این را محقق بدانید که نظر خدا بسوی روهای شما و اموال شما نیست ، ولیکن نظر خدا بسوی دلهای شما و اعمال شما است ، (اگر دل تان سلیم باشد

(۱) از عبد الرحمن جامی در نصیحت بفرزند .

وَنِيَّتْهَا دَرِنُكُوكَارِي وَخَيْرِرَسَانِي بَاشَد، نَظَرِ خُدَايِ مَتَعَالَى بِه رُو
وَيَامَال تَان نَخَوَاهَد بُوَد).

واگر تو بخواهی علم احوال قلب را بدانی به کتاب «احیاء
علوم الدین» و دیگر مصنّفات من مراجعه نما ، که تفصیلات
شفابخشی در آنها نوشته ام ، (از جمله تصنیفات امام غزالی
رحمه الله کتاب کیمیای سعادت بزبان فارسی میباشد).

و این علم که تو را بر تقلبات قلب دانا میسازد و اعمال
صالحات و نیتهای خیر بیار میآورد فرض عین است برای اینکه
ایمان صحیح و سلامت قلب و صلاح اعمال بیار میآورد،
و غیر آن فرض کفایت است ، مگر مقداری از علم که بوسیله
آن هر چه خدای متعال فرض فرمود بدانی، که علم آن هم فرض
عین است ، خدا تو را موفق گرداند تا آنچه از علم که فرض عین
است بدست آوری .

* * *

وچهارمین خصلت که باید آنرا انجام دهی :

این است که از دنیا برای بیش از حاجت یکسال جمع
ننمائی، چنانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم برای بعضی از
خانواده هایش آماده میفرمود ،

واز دعاهای رسول الله صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم
است : « اَللّهُمَّ ارْزُقْ آلِ مُحَمَّدٍ كَفَافًا » رواه مسلم في صحيحه ،

خدایا روزی محمد و بستگانش بقدر کفایت قرارده ،
 امام غزالی فرمود : و این کفایت یکسال برای همه خانواده
 های رسول نبود ، بلکه هر کدام که دارای یقین قوی بود ، غذای
 یکروز و یکشب برایش می گذاشت ،
 (علی قره داغی : نوشته اند که شاید ابتداء اینطور بود
 و بعدها که خدا از فضل و کرمش فتوحات آورد برای همه زوجات
 طاهرات قوت یکسال می نهاد) .

* * *

ای فرزندان !

من در این فصل آنچه خواسته بودی نوشتم ، و بنابر این
 شایسته است که بآن عمل نمائی ، و فراموش نکنی از اینکه در
 دعاهایت مرا یاد کنی و در دعاهای خوب خود مرا شریک کنی ،
 و اماً دعائی که از من خواسته بودی آن دعاء را از دعاهائی
 که از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم در صحاح
 سته وارد است بخواه ،
 (یعنی بهترین دعاء دعائی است که در صحاح آمده باشد ،
 که دعاهای وارد در قرآن مجید و دعاهای وارد در صحاح بهترین
 دعاء است ، وقتی که آن دعاها را خواندی)
 این دعا را نیز در اوقات مختلف و مخصوصاً بعد از
 نمازهای بخوان :

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنَ النِّعْمَةِ تَمَامَهَا، وَمِنَ الْعِصْمَةِ، دَوَامَهَا»
 خدایا از تو میخواهم از میان نعمتها تمامی نعمت که داخل
 شدن به بهشت باشد ، واز پاکدامنی همیشگی آن
 وَمِنَ الرَّحْمَةِ شُمُولَهَا ، وَمِنَ الْعَافِيَةِ حُصُولَهَا ،
 واز رحمت شامل بودن آن که مرا و بستگانم و مسلمانان را
 شامل شود ، واز نعمت عافیت و تندرستی حاصل شدن آن ،
 وَمِنَ الْعَيْشِ أَرْغَدَهُ ، وَمِنَ الْعُمُرِ أَسْعَدَهُ ، وَمِنَ الْإِحْسَانِ أَتَمَّهُ ،
 واز زندگی فراخ ترین روزی، واز عُمر نیکبخت ترین زندگانی،
 واز نکوکاری کاملترین آن،

وَمِنَ الْإِنْعَامِ أَعْمَهُ، وَمِنَ الْفَضْلِ أَعْدَبَهُ ، وَمِنَ اللَّطْفِ أَقْرَبَهُ ،
 و از خوشی گشاده ترین آن ، واز فضل و برتری شیرین
 ترین آن، واز محبت نزدیکترین آن،
 اللَّهُمَّ كُنْ لَنَا وَلَا تَكُنْ عَلَيْنَا ، اللَّهُمَّ اخْتِمِ بِالسَّعَادَةِ أَجَالَنا ،
 خدا یا باما باش بمددکاری و ما را از یاری خود محروم
 نفرما تا از زیا نکاران نباشیم . خدا یا پایان عمر ما رانیکبختی
 گردان ،

وَحَقِّقْ بِالزِّيَادَةِ أَمَالَنا ، وَأَقْرِنْ بِالْعَافِيَةِ عُدُونًا وَ أَصَالَنا ،
 و مُحَقِّقْ فرما آرزوهایمان به بیش از آن عنایت فرمودن ،
 و همراه بدار بعافیت با مداد و پسین و همه وقت ها ،
 وَاجْعَلْ إِلَى رَحْمَتِكَ مَصِيرَنَا وَمَالَنا ، وَأَصِيبْ سِجَالَ عَفْوِكَ

علی دُنُوبِنَا،

وبازگشت وفرجام ما بسوی رحمتت قرارده، ودُول های
عظیم عفو وگذشت برکناها یمان بریزان ،
وَمَنْ عَلَيْنَا بِاصْلَاحِ عُيُوبِنَا ، وَاجْعَلِ التَّقْوَى زَادَنَا ، وَفِي دِينِكَ
اجْتِهَادَنَا ،

وبه اصلاح عیبهای مان برما مَنّت نه ، وبگردان پرهیزکاری
توشه ما ، وکوشش ما درراه دینت بگردان ،
وَعَلَيْكَ تَوَكُّلُنَا وَاعْتِمَادَنَا ،

وتوکل واعتماد ما برخودت قرار ده ، تا بر تو اعتماد نمائیم
وبس وتوکل وواگذاری کا رهای مان به تو با شدویس،
اللَّهُمَّ ثَبِّتْنَا عَلَى نَهْجِ الْإِسْتِقَامَةِ، وَأَعِدَّنَا فِي الدُّنْيَا مِنْ
مُوجِبَاتِ النَّدَامَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ،

خدا یا ما را برراه راست پایدار بدار، ودر دنیا از آنچه
موجب پشیمانی مان در روزقیامت میشود درپناه خود آر.

وَحَفَفْنَا عَنْنَا ثِقَلَ الْأَوْزَارِ ، وَأَرْزُقْنَا عَيْشَةَ الْأَبْرَارِ ،
وبارسنگین کنناهایمان از دوش ما سبک فرما ، وزندگانی
مارا زندگانی نکوکاران بگردان.

وَ اكْفُنَا وَاصْرِفْ عَنْنَا شَرَّ الْأَشْرَارِ، وَاعْتِقْ رِقَابَنَا وَرِقَابَ آبَائِنَا
وَأُمَّهَاتِنَا وَمَشَايِخِنَا مِنَ النَّارِ

وازما دفع کن وبگردان دُور از ما شر تبهکاران ، وازاد

فرماگردنان ما وگردن پدران و مادران و مشایخ ما از آتش دورخ .
بِرَحْمَتِكَ يَا عَزِيزُ يَا غَفَّارُ، يَا كَرِيمُ يَا سَتَّارُ، يَا حَلِيمُ يَا جَبَّارُ .
به رحمتت ای پرعزت چیره بر همه ، ای آمرزگار ، ای
بخشایشگر بزرگوار ، ای پرده پوش ، ای بردبار ، ای جبران
فرماینده مددکار ، وای مجبور کننده خلایق به فرما نبوی ،

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا رَحِيمُ يَا رَحِيمُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ،
ای الله ای الله ای الله ای پر مهر ای بسیار مهربان ای
مهربان ترین مهربانان ،

وَيَا أَوَّلَ الْأَوَّلِينَ، وَيَا آخِرَ الْآخِرِينَ، وَيَا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ،
ای پیشترین پیشینیان ، وای باقی بعد از همه پسینیان ،
وای صاحب نیرو و قدرت بس عظیم ،

وَيَا رَاحِمَ الْمَسَاكِينِ ، وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ

وای مهر فرما به بینوایان ، وای مهربانترین مهربانان ،
نیست معبودی بحق مگرتو ، تنزیه و تسبیح تو گویم بیقین من از
ستمگران بخود بوده ام ، از تو رحمت و آمرزش میخواهم .

وَصَلَّى اللَّهُ وَسَلَّمْ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ،
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و درود فرستاد خدای متعال و سلام بر آغای ما مُحَمَّد
و بر خویشانش ویا رانش همگی ، و ستایشها همه برای خدای

یکتا است که پروردگار جهانیان است ، (کلمه وَسَلَّمَ: افزودیم
برای اینکه صلوات وسلام باید بهمراه هم باشند) و فراغت
حاصل شد از ترجمه و شرح کتاب أَيُّهَا الْوَلَدُ تَأْلِيفَ اِمَامِ مُحَمَّدِ
بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ ابُو حَامِدِ غَزَالِي رَحِمَهُ اللّٰهُ تَعَالَى در ساعت
یازده وچهل وپنج دقیقه به توقیت زوال وساعت پنج وده دقیقه به
توقیت غروب : از روز جمعه ششم ماه ذیحجه الحرام
۱۹۹۵/۵/۵م سال یکهزار وچهارصد پانزده هجری قمری
والحمد لله رب العالمین.

محمد علی بن عبد الرحمن سلطان العلماء
غفر الله له ولو الديه ولمشايخه ولأحبابه وللمسلمين

* * *

آنچه در کتاب اِيْهَا الْوَلَدُ آمده بصورت خلاصه از انيقرار است:

۱- نصيحت وپند آسان است ، اما عمل کردن بآن دشوار است،

۲- علم به تنهائی انسان رابجائی نمیرساند ، تا اینکه عمل با علم همراه باشد ،

۳- ايمان: گفتار است بزبان ، وتصديق است به دل ، وعمل است به مضمون آن ، : الايمان : قَوْلٌ بِاللِّسَانِ ، وَتَصْدِيقٌ بِالْجَنَانِ ، وَعَمَلٌ بِالْاَرْكَانِ؛

۴- اگربنده ای بفضل خدای متعال به بهشت برسد ، حصول درجات درآن بسته با استعداد طاعت و عبادت خدا است .

۵- بدون عمل ثوابی بدست نمیآید ،

نَابِرْدَةٌ رَنْجٍ كَنْجٍ مُيسِرٌ نمیشود

مُرْدَانٌ گرفت جان برادر که کارکرد

۶- علم بی عمل دیوانگی است ، وعمل بدون علم ناشدنی است،

۷- طالب علم : نیاز به همت روح ، وشکست نفس ، ومُردن

بَدَن دارد ،

۸. انسان به هدف و انجام کارنمیرسد مگر از طریق تلاش

و کوشش خستگی ناپذیر و بیخوابی تمام شب ،

۹. چکیده علم و نتیجه و ثمران : رسیدن به شناسائی طاعت

و عبادت خالص لله رب العالمین میباشد ،

۱۰. پایه و اساس هر عمل : موافقت با شریعت است ، علم

و عمل بدون موافقت با شریعت هما نا گمراهی است ،

۱۱. صوفی کسی است که این دو صفت در او جمع باشد ،

استقامت و حُسْنُ خَلْق ، وَتَصَوُّفُ برپایه کوشش و تلاش و قطع

شهوات نهاده شده .

۱۲. علامت شقاوت و بدبختی : پرحرفی و دل غافل پُر از

شهوات است ،

۱۳. آنچه به نَوْق دانسته میشود به تعبیر جُور نمیآید:

صحبت جماع با عَنین بیهوده است ، و تمجید ریاست برای طفل

شیر خوار بی معنی است ،

۱۴. راه بدست آوردن نجات از عذاب : به علم شریعت

و اعتقاد صحیح و توبه نصوح میباشد ،

* * *

۱۵. حقیقت نجات در هشت چیز است :

۱. محبت عمل صالح و انجام دادن آن ،

۲. طاعت خدای متعال در نهانی و آشکار ،
۳. وانفاق علم و مال در راه خدا ، و بکار بردن جاه در کومک به بندگان خدا ،
۴. تقوی و پرهیزگاری و ترس از خدا ،
۵. رضا به قسمت خدا ،
۶. محبت مردم و دشمنی نکردن با کسی ، مگر با شیطان ،
۷. و قطع طمع از غیر خدا ،
۸. توکل و واگذاری کارها بخدا ،

* * *

۱۶. کسیکه میخواهد راه سعادت دوجهان بیابد ، نیاز به شیخی دارد که را هنما و مریبی باشد ،
۱۷. شرط شیخ این است که عالم باشد حبّ جاه و دنیا نداشته باشد ، نکوکار باشد ، کم خوراک و کم خواب و کم گفتار باشد ، نماز و روزه و صدقه بسیار داشته باشد ،
۱۸. تلمیذ و شاگرد ناگزیر از احترام استاد است در ظاهر و در باطن ، در ظاهر به اینکه سخن او را گوش بدهد و یا او مجادله ننماید ، و موقع سخن گفتن استاد خاموش باشد ، و به فرمان استاد رفتار کند ،
- احترام استاد در باطن این است که از استاد در ظاهر و باطن حرف شنو باشد تا متهم بنفاق نشود ، و اگر تلمیذ دید که

نمیتواند در ظاهر و باطن با استاد باشد ترك همصحبتی استاد
نماید تا وقتی که بتواند در ظاهر و باطن با استاد باشد ، و تلمیذ
باید از همنشینی بارفقای بد بپرهیزد ،

۱۹- تَصَوُّف دو خصلت دارد : استقامت ، و خوش رفتاری
بامردم ،

۲۰- صوفی کسی است که استقامت دارد ، و با مردم به
خوشخوئی رفتار میکند ، و معامله اش با مردم از روی حِلْم
و بردباری است ،

* * *

۲۱- عبودیت و بندگی خدانمودن درسه چیز است :

۱- نگهداری امر شریعت که برخلاف آن نَرُود .

۲- خوشنودی به قضاء و قدر که به قسمت خود راضی باشد ،

۳- ترك رضای نفس برای بدست آوردن رضای خدای متعال

که هرچا رضای خدا است کاری به رضای نفس نداشته باشد ،

* * *

۲۲- توکل : عقیده یقینی بخدای عزّ و جل در برابر وعده او ،

به اینکه معتقد باشی که آنچه را که خدای متعال برایت نوشته

است حتماً بتو میرسد ، و آنچه برایت ننوشته قطعاً بتو نمیرسد ،

۲۳- اخلاص : به اینکه همه اعمال خالص برای خدای

متعال باشد ، نه دلت به ستایش مردم خوش بشود ، و نه پروائی

از نکوهش مردم داشته باشی ، که بقول سعدی رحمه الله
تعالی:

نیک باشی و بدت کوید خلق به که بد باشی و نیکت گویند
۲۴- پرهیز از ریاء ، و ریاء حاصل میشود از تعظیم خلق که
ما دامی که فکر بنمائی باید چشمت زبردست خلق باشد محال
است که از ریاء نجات بیابی ، و علاج ریاء در این است که یقین
داشته باشی که عموم خلق مسخر قُدرت پروردگارتند ، نه راحت
رسد ز خلق نه رنج ،

و از خدادان خلاف دشمن و دوست

که دل هر دو در تصرف او است

گرچه تیراز کمان همی گذرد

از کمان دار داند اهل خرد

۲۵- به حقیقت نمیتوانی رسیدن مگر بجان دادن در راه
حقیقت ، اگر نمیتوانی جان به کف بدنبال حقیقت بروی ، برگرد
که به تُرّهات و خرافات نمیتوانی بحقیقت رسی ،

* * *

۲۶- اگر میخواهی که علم تو در روز قیامت دشمنت نشود

این هشت پندرا بکار بند :

(۱) باهیچکس بمجادله برنخیزی که آفات بسیار بهمراه

دارد ، و هر خلق و خوی بدی از آن سرچشمه میگیرد ، (مگر هر

چاکه قصد اظهار حق داشته باشی که آنجا مجادله روا است: در صورتیکه برای تو فرق نکند که حق بوسیله تو آشکار شود و یا بوسیله دیگری ، و دیگر اینکه بحث در خلوت که خودت و طرف باشی محبوبتر باشد نزد تو از اینکه در انظار خلق باشد ، چنانکه در آیه ۴۶ سوره سبأ : ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُ بِوَأَحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشَىٰ وَّفَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ﴾ : بگو من يك پندو اندرزی بشما میگویم و آن اینکه شما برای خدا قیام کنید و دو به دو و یا یکی یکی با خود بیندیشید

(۲) حذر و پرهیز از وعظ و پند و یاد آوری وقتی که خودت بآن پندرفتار ننموده ای و هرگاه پنددادی بعد از عمل کردن به پند خود ، پرهیز از اینکه خود بخاطر مدح و ثنای مردم بزحمت نیاندازی

(۳) آنکه رفت و آمد با امیران و سلاطین و پادشاهان نداشته باشی ،

(۴) آنکه چیزی از دهشهای امراء و سلاطین نپذیری، برای اینکه طمع در احسان آنان باعث مُدَاهَنَه میشود ، که هرچه بکنند بگو که صریح مخالفت شریعت باشد، آن را نیکومیدانی .

(۵) اینکه معامله ات با خدا طوری باشد که اگر برده ات باتو آن معامله کند از اوراضی شوی،

(۶) اینکه دوست بداری برای مردم آنچه را که دوست

میداری برای خودت ،

(۷) اینکه علم تو ، علمی باشد که دلت را بصلاح آورد ،
و عملت را پاکیزه بسازد ،

(۸) آنکه از مال دنیا بیش از کفایت یکسال جمع نمائی ،

* * *

۲۷- مرض جهل و نادانی برچهار نوع است :

۱- بیماری قابل علاج : به اینکه صاحب جهل طالب راه
راست هست و خشم و حسد دل او را نخورده است. اما سه
بیماری دیگری قابل علاج نیست :

۱- کسیکه سؤال و پرس او و اعتراض او از روی حسد
و بغض است ،

۲- کسیکه به علت جهل و نادانی، احمق است ،

۳- کسیکه تکبر مانع او از فراگرفتن علم است ،

* * *

۲۸- عطاها و بخششهای حاکمان ستمگر مایه محبت
ایشان است، و کسیکه ظالم را دوست داشت میخواهد عمرش
دراز گردد، و در محبت ظالم و اراده طول عمر او ، قصد ادامه
ظلم بریندگان خدا ، و خراب شدن جهان از ظلم و بیداد است،

۲۹- عمل به این نصائح ، و دعاکردن به دعاهائی که در قرآن

وحدیثهای صحیح از پیغمبر وارد شده است.

وصلی اللہ علی سیدنا محمد وآله وصحبه

اجمعین والحمد للہ رب العالمین

محمد علی سلطان العلماء

عفی عنہ

* * *

برگزید کیهائی از گلستان سعدی

هر که بابدان نشیند نیکی نبیند.

گر نشیند فرشته ای بادیو *** وحشت آموزد و خیانت وریو
از بیدان نیکوئی نیاموزی *** نکند گرک پوستین دوزی
هر که بابدان نشیند اگر نیز طبیعت ایشان در او اثر نکند به
طریقت ایشان متهم گردد، و گر به خراباتی رود به نماز کردن،
منسوب شود به خم خوردن.

رقم برخود به نادانی کشیدی *** که نادان را به صحبت برگزیدی
طلب کردم ز نادانی یکی پند *** مرافرمود بانادان مپیوند
که گردانای دهری خرباشی *** و گردانای ابله تریباشی
در انجیل آمده است که: ای فرزند آدم گر توانگری دهمت
مشتغل شوی به مال از من . و گر درویش گنمت تنگدل نشینی،
پس حلاوت ذکر من کجادر یابی؟ و به عبادت من کی شتابی؟

که اندر نعمتی مغرور و غافل *** که اندر تنگ دستی خسته و ریش
چو در سرّاً و ضرّاً حالت اینست *** ندانم کی به حق پردازی از خویش
ما نصیحت بجای خود کردیم *** روزگاری درین بسر بردیم
گر نباید به گوش رغبت کس *** بر رسولان پیام باشد و بس